

به نام خداوند جان و خرد

دولت ایران و کرونا

تقی آزاد ارمکی

یازدهم فروردین 1399، تهران، خانه

پیشگفتار

روز هفتم فروردین بعد از اینکه گفتاری در مورد کرونای ایرانی را به پایان برده و آنرا به برای دآوری همگان به فضای مجازی سپردم، احساس کردم فرصت کافی برای پاسخ به سوال مهمی که هر لحظه به واسطه افراد و گروههای اجتماعی متعدد در ایران از یک طرف، و رقبای ایران اعم از دولتها و رسانه های فارسی زبان از طرف دیگر مبنی بر "ادامه روند فرسایشی سرمایه اجتماعی در ایران حتی در شرایط کرونایی" مطرح می شود، اختصاص داده نشده است. بدین لحاظ از زمان واگذاری متن به فضای مجازی، بر سوال فوق متمرکز شدم. نمی دانستم که با چه نگاهی و به استناد به چه منابعی بحث را طرح و موضوع را در دستور کار خود و همکاران دانشگاهی ام در دوران "حصر خانگی اجباری" قرار دهم. بهتر دیدم تا با تمرکز بر یکی از نظریه های مهم پر طرفدار و ماندگار تحت عنوان "نظریه استبداد آسیایی- ایرانی" بحث را دنبال کنم. بدین لحاظ لازم دانستم در آغاز بعضی از ابعاد این نظریه را مطرح کنم و در ادامه وضعیت دولت در ایران و تحولات و تغییرات آنرا با توجه به نوع رابطه ای که مردم با آن در دوره معاصر و به طور خاص در شرایط کرونای ایرانی پیدا کرده اند، دنبال کنم. خوشحالم که طی چهار روز گذشته توانستم ایده هایم را در قالب متن موجود برای دآوری شما شما خواننده عزیز سامان دهم. قصدم نه تعریف و تمجید از نظام سیاسی است نه چشم پوشی از نارسایی ها و مشکلاتی که

برای مردم ایران در شرایط کرونایی پیش آمد، است. همه می دانند تعریف و تمجید فردی چون من از نظام سیاسی برای بهره مندی از موقعیتی نیست، البته اگر هم موقعیتی برای کسی باقی مانده باشد. زیرا نه شرایط کرونایی برای کسی مانند من حیات مطمئنی فراهم ساخته است و نه امروزی های سیاست در فردای زیست غیر کرونایی قدرتی و توانی خواهند داشت تا در مقابل دآوری مکتوبم سیاست اعمال کنند. شرایط بعد کرونایی برای همه -اگر اغراق نباشد برای اکثریت - ساز و کاری دیگر می طلبد. در نتیجه، ضمن اینکه درکم را بر اساس حس و تجربه و دانشم بیان می کنم، خود را متعهد جامعه ایرانی می دانم که ادامه حیاتش بستگی به شفاف شدن جایگاه و موقعیت نهادهای اجتماعی در فرایند تاریخی شان مورد بررسی قرار گیرد. توضیح من در مورد سرنوشت دولت و مردم، نه می تواند اغواگرایانه باشد و نه خیال پردازانه. قصدم ایجاد تلنگری بخردانه برای فهم دقیق از پیوستگی جریان کرونا در ایران با نظام اجتماعی و به طور خاص با نظام سیاسی در ایران امروز و فردا می باشد.

فهرست مطالب

پیشگفتار

مقدمه

گفتار اول: تأملات مفهومی در مورد رابطه مردم و دولت در ایران

گفتار دوم: جامعه و دولت در ایران در فرآیند تغییرات دوران معاصر

گفتار سوم: رابطه مردم و دولت در شرایط کرونایی

گفتار پایانی

منابع

مقدمه

در این نوشتار که در ادامه **گفتارهایی در مورد کرونایی ایرانی** تهیه شده است، متشکل بر مجموعه گفتارهایی در مورد رفتار مردم، رفتار دولت و رابطه آنها در جریان کرونا می باشد. در کتاب مختصر قبلی در این زمینه نکته ای طرح نشده بود. با توجه به اینکه کرونا به عنوان یک جریان اجتماعی، همه عرصه های زیست ایرانی را در نوردیده و موجب تغییرات عمده ای در نظام اجتماعی و سیاسی ایرانی شده و مسیر آینده ایران را متفاوت از گذشته می سازد، ضرورت دارد تا اصحاب علوم اجتماعی و علوم سیاسی در مورد وضعیت دولت و رابطه آن با جامعه بحث و گفتگو کنند. اصلی ترین حوزه ای که به طور دقیق مورد واکاوی قرار نگرفته و بیشتر با نگاههای سیاسی و قطبی مورد توجه قرار داده شده است "رابطه مردم و دولت در شرایط کرونایی" است. علت این بی توجهی یا طرح نامناسب رابطه دولت و جامعه در ایران به دو علت عمده بر می گردد: اول، روایت نسبتاً قدیمی شده حوزه روشنفکری تحت عنوان استبداد ایرانی در مورد دولت و دوم، داوری های سیاسی رسانه های وابسته به غرب (از قبیل بی بی سی، ایران انترنشنال، وی او ای، رادیو فردا و ...) تحت عنوان "فروپاشی سیاسی" بیش از اینکه امکان بیان واقعیتی را فراهم سازد، طعم تلخ از داشتن نظام سیاسی و توجه به آن را برای ایرانیان با هر موقعیت اجتماعی به همراه دارد. بدین لحاظ ضرورت دارد، این موضوع از منظر

اجتماعی تا سیاسی و ایدئولوژیک مورد واکاوی - هر چند سریع و در شرایط
کروناای ایرانی - قرار گیرد. شاید آنچه که در جهان برای اکثر کشورهای درگیر
کرونا پیش آمده است، فرصتی باشد تا به طور مقایسه ای و تاریخی با ارجاع به
گذشته ایران، وضعیت دولت ایران مورد بررسی قرار گیرد. در این بررسی باید به
این سوال ساده پاسخ دهیم که "آیا دولت در ایران در موقعیت تعارضی با نظام
اجتماعی عمل کرده یا با همه ضعف ها و کمبودهایش در راستای حل مشکلات و
برون رفت از وضعیت بحرانی قرار گرفته است؟" در نگاه و فهم آغازین می توان
مدعی شد دولت ها در مسیر انتقال از وضعیت حاشیه ای و بی مسئولیت یا دولت
ضعیف یا دولت مداخله گر، دولت متجاوز، دولت استبدادی، و دولت اقتدارگرا، به
دولت فعال، قوی و مسئولیت پذیر در بیشتر جوامع (به طور خاص در ایران) قرار
دارند. درست است که جریان کرونا در ظهور ساحت جدید دولت در جهان و ایران
تعیین کننده بوده است، ولی این نقش افرینی به موقعیت صرف دولت و نظام سیاسی
بستگی ندارد. زیرا دولت از منظر جامعه شناسی بخشی از نظام اجتماعی است نه
همه آن. ساختار پیوسته نظام سیاسی با دیگر خرده نظامهای ایران امکان عمل مناسب
را برای آن در شرایط بحرانی کرونا فراهم ساخته است. بدین لحاظ است که دولت با
وجود شرایط بحرانی، بر اساس قوت و قدرت نظام اجتماعی امکان کنش پیدا کرده
است. به عبارت دیگر، ایران معاصر بیش از گذشته اش، امکان تقدم بخشی حیات
اجتماعی به حیات سیاسی را پیدا کرده است. بدین لحاظ در شرایط بعد کرونایی، ما

ظهور دولت قوی و نماینده به جای دولت قوی مداخله گر و سلطه گرا را به لحاظ ساختار نهادی شاهد خواهیم بود.

آنچه ما را در بیان وضعیت فردای نظام سیاسی راهنمایی کننده است و از افتادن به دام بحث های سیاسی و بیان گزارشهای ژورنالیستی برای تقویت تز فروپاشی نظام سیاسی یا سلطه گری دور می کند، نظارت و بررسی مستمر مسیر تغییرات اجتماعی و فرهنگی در ایران است. نتایج تحقیقات و پژوهش های اجتماعی به طور خاص در دو دهه اخیر نشان از پیشگامی حیات اجتماعی بر حیات سیاسی از یک طرف، و میل و اراده گروههای اجتماعی متعدد به تغییر در دست یابی به زندگی بهتر در جامعه از طرف دیگر، می باشد. ایران بیش از اینکه دولت و نظام سیاسی باشد، یک نظام اجتماعی متشکل از نهادهای متعدد است. دولت یکی از نهادهای مهم در کنار نهاد دین و خانواده در نظام اجتماعی کلان می باشد. رابطه تعاملی و تقابلی نهاد دین و دولت و خانواده، بستر دست یابی به زندگی بهتر در ایران را فراهم می سازد. با عبور از شرایط کرونایی، در صورت بقای نظم اجتماعی و سیاسی که پیش شرط هر عمل اجتماعی است، اولین نیاز فراگیر در ایران بازگشت به جریان توسعه پایدار است که نتیجه ناخواسته آن دموکراسی خواهد بود. به عبارت دیگر، پیش شرط اساسی ورود به جریان توسعه، ثبات و امنیت اجتماعی و سیاسی با محوریت پیوند نهادی تا کنش صرف نهاد دولت است. آن وقت است که ما مانند بسیاری از دیگر ملل جهان شانس

بحث و گفتگو و تأمل بنیادین برای ورود و عمل به پروژه دموکراسی را پیدا خواهیم کرد.

آنچه که دشمن نظم و ثبات اجتماعی و سیاسی در ایران به لحاظ تاریخی قلمداد شده است، حضور تاریخی نظام استبدادی است. اگر استبداد طبیعت نظام سیاسی در ایران است و به تعبیر مونتسکیو راه نجاتی از آن برای ایران وجود ندارد، دولت راهی در سلطه یا فروپاشی ندارد. زمانی که امکان اعمال سلطه به دلیل مقاومت و اعتراض مردم را ندارد، در مسیر فروپاشی قرار می گیرد. فروپاشی ایران هم در شرایط بحرانی رقم می خورد. یکی از اصلی ترین دوره های بحرانی برای ایران وضعیت کرونایی است که کمک کننده در ظهور شرایط فروپاشی است. اما در اینجا یک سوال بنیادین مطرح است که "با چه شواهدی و چه کسانی ایران گذشته را سامان یافته از استبداد دانسته و جهان های دیگر (اروپایی و مابقی شرق) را غیر استبدادی؟" بر خلاف داعیه بسیاری که ایران را سرشار از استبداد می دانند، من ایران را سرزمین و جامعه ای می شناسم که در حاشیه استبداد سیاسی، تلاش اصلی نیروهای اجتماعی در دو حرکت توأمان پیوسته بوده است: اول، تلاش برای استقرار و بقای اجتماعی و دوم، تغییر فرهنگی و اجتماعی برای بهبود شرایط. حرکت دوگانه نیروهای اجتماعی در طول تاریخ موجب شده است تا ایران متشکل از مردمانی شود که در فضای نهادی زیست می کنند. در این فضا است که دولتهای متعدد امکان حضور و غیاب پیدا

کرده اند. دولتهایی که توانسته اند پیوند مناسبی با ساختار اجتماعی ایران بزنند، ماندگاری بیشتری داشته اند و الا در زمان محدودی فرو ریخته اند یا اینکه درون نظام اجتماعی مستحیل شده اند. کوتاهی عمر بعضی از دولتهای مستقر شده (مانند افشاریه) در ایران ریشه در بی تناسبی شان با حیات اجتماعی و فرهنگی داشته، در حالی که استقرار طولانی بعضی از دولتهای ایرانی (همچون صفویه) نشان از پیوند و تعامل با ساختارهای اجتماعی در ایران دارد.

بی توجه به مسیر حوادث و تغییرات اجتماعی و فرهنگی در ایران، وجود سازه نظری تحت عنوان "نظریه استبداد ایرانی" در طول بیش از دوپست سال، ضمیر ناخودآگاه مردم و روشنفکران و سیاستمداران را در مسیر فروپاشی نظام های سیاسی قرار داده است. بدین لحاظ، در متن حاضر نگاهی به نظریه استبداد ایرانی کرده و با ارجاع به مسیر حوادث اجتماعی در دوران معاصر، نحوه عمل مردم و دولت را به طور خاص در شرایط کرونایی و بعد از آن بازگو می کنیم.

گفتار اول

تأملات مفهومی

رابطه مردم و دولت در ایران

مقدمه

بر اساس نظریه نهادی سه پایه ایم، منطق عمل اجتماعی و سیاسی در ایران ریشه در نوع ارتباط بین نهادهای سه گانه (خانواده، دین و دولت) دارد (آزاد ارمکی، 1393). هر چند که نمایندگان هر نهادی در شرایط معمولی جهت سلطه بر دیگر نهادها و کلیت حیات اجتماعی تلاش می کرده اند، اما در شرایط بحرانی، پیوند بین نهادی زمینه نجات بخشی و عبور از شرایط فروپاشی نظام اجتماعی و سیاسی را فراهم می ساخته است. در شرایط کرونایی، کنشگران نهاد دین همراه با کنشگران نهاد دولت و خانواده قرار گرفته، همانطور که نهاد خانواده با تمام ظرفیتش همراه نهاد دین و دولت قرار گرفته است. بدین لحاظ، حرکت جامعه با ملاحظه ساختار نهادی، در شرایط بحرانی امکانی برای فروپاشی نمی یابد. در حالی که در شرایط عادی به دلیل تعارض نهادی، می تواند به مرحله فروپاشی نزدیک شود.

با توجه به ویژگی های کرونای ایرانی که در گفتاری در مورد کرونای ایرانی بیان کردم، همبستگی تا فروپاشی برای ملل و دولتها به طور خاص و در سطح جهانی حاصل شده است. بدین لحاظ نه در شرایط درگیری با کرونا و نه در شرایط بعد کرونایی، موقعیت جامعه و نظام سیاسی به گونه ای خواهد بود تا زمینه مفهومی طرح و عملی شدن فروپاشی پیش بیاید. هر چند که فروپاشی نظام سیاسی بیشتر در شرایط

عادی ممکن است، اما در وضعیت کرونایی، دست یابی به شرایط عادی سهل نخواهد بود. زیرا جهان بعد کرونایی مملو از چالش های بنیادینی – این بحث در گفتار سوم طرح شده است - است که همیاری و همراهی عناصر نظام اجتماعی را طلب می کند. در نتیجه نه در شرایط کرونایی و نه بعد از آن، طرح ناکارآمدی نظام سیاسی و ضعف نهادهای دین و خانواده مطرح خواهند شد الا با به جهت گیری سیاسی وایدئولوژیک.

در مورد رابطه دولت و مردم یا مردم و دولت در ایران نظریه ها و دیدگاههای متعددی وجود دارد. ولی نظریه استبداد ایرانی (مشمول بر رویکردهای متعدد) با این پیش فرض سامان یافته است که همه امور ناشی از اقدام دولت است و جایی برای جامعه وجود ندارد. فقدان یا عدم حضور جامعه به دلیل قدرت و فراگیری حوزه عمل و اقدام دولت دارد. نظریه استبداد شرقی (ایرانی) بر اساس مفروضات متعددی طرح شده است. فرضیه محوری و بنیادین منتج از نظریه استبداد ایرانی به شرح زیر می باشد:

دولت وضعیتی فراموقعیتی/اجتماعی دارد و در بسیاری از شرایط و موقعیت ها – با فرض وجود حیات اجتماعی- با آن در ستیز می باشد. هر حادثه ای خارج از دایره عمل نظام سیاسی زمینه ساز ظهور شکاف رادیکال با جامعه (مردم) فراهم می شود که نتیجه آن فروپاشی دولت و در نهایت اضمحلال جامعه می باشد.

در صحت و سقم فرضیه فوق، بهتر است وضعیت دولت و رابطه اش با مردم یا بالعکس وضعیت مردم و رابطه شان را با دولت در ایران مورد واکاوی قرار داده شود. قبل از ورود به بحث، این سوال مطرح شده است که "چرا و تحت چه شرایطی نظریه استبداد ایرانی برای بحث انتخاب شده است؟". در انتخاب این نظریه، دلایلی چند وجود دارد که به آنها به شرح زیر اشاره می شود:

1. رویکرد استبداد شرقی و آسیایی (ایرانی) یکی از عامترین نظریه‌های مطرح در شناسایی آسیا در مقابل اروپا است. این رویکرد سابقه‌ای کهن دارد. ریشه‌های طرح مفهوم استبداد آسیایی به داوری‌های متفکران عصر قدیم در مورد آسیا و ایران بر می‌گردد.

2. در اینکه چرا به ادبیات مشهوری تحت عنوان "استبداد ایرانی" توجه کرده و بر اندیشه مونتسکیو تاکید دارم و از آوردن اقوال دیگران اجتناب می‌کنم ریشه در قدرت اندیشه سیاسی قرن نوزدهمی فرانسه و علوم سیاسی چپ نیمه دوم قرن بیستمی اروپا در ایران دارد. اندیشه سیاسی در ایران هنوز نتوانسته است خودش را از سنت فرانسوی با محوریت مونتسکیو و چپ اروپایی نجات دهد. البته این مشکل در علوم اجتماعی ایرانی دیده می‌شود. اصحاب علوم اجتماعی تلاش عمده‌ای در عبور از اثبات‌گرایی مونتسکیویی و دورکیمی نکرده‌اند. اگر تلاش عمده

ای صورت گرفته بود جای طرح اندیشه های متفکران دیگر در حوزه سیاسی وجود داشت.

3. نظریه استبداد آسیایی (ایرانی) همچنان در نزد صاحب نظران حوزه رسانه بدون ارجاع به مبادی و اصول آن برای توضیح وضعیت دولت و جامعه ایرانی مورد استفاده می باشد. زیرا این سازه نظری دست مایه مفهومی کسانی است که در شرایط عادی و بحرانی در پی بیان شواهدی برای اعلام فروپاشی نظام سیاسی در ایران می باشند. آنها به کلیشه هایی چند در توضیح دیدگاهشان اشاره می کنند: "رهبران نظام سیاسی ایران مانند مستبدان بی اعتنای به خواسته های مردمشان می باشند." "مردم به سرنوشت نظام سیاسی ایران اعتنایی نمی کنند و مشغول کار خودشان هستند. زیرا به نظام سیاسی اعتمادی ندارند." و "در صورت هر نوع ارتباطی بین مردم و دولت، شاهد تزام و برخورد تا همراهی و همکاری بین آنها می باشیم."

مبادی و اصول نظریه استبداد آسیایی

بر اساس اسناد تاریخی، هرودت از اولین مورخان جهان است که از وجود دولت استبدادی در شرق و ایران یاد کرده است. هرودت نیز در کتابش در مبحث خود در مورد اهمیت آبیاری مصنوعی در مصر و ایران به استبداد اشاره کرده است. او در ادامه رابطه بین نظام آبیاری را با تشکیلات سیاسی مطرح کرده است. پلوتارخ کلوت

ایران هخامنشی را در قیاس با حکومت یونان، استبدادی می‌داند (ماهرویان، 1381: 23). مورخان روم و یونان بعد از هرودت وقتی به شرح تاریخ شرق و ایران اقدام کرده‌اند، به استبداد حکومتی اشاره کرده‌اند.

بعد از هرودت، ارسطو شارح مهم نظریه استبدادی ایرانی است. ارسطو در میان فلاسفه کلاسیک، اولین طراح این مفهوم است. او مدعی شد که نظام سیاسی آسیا در مقابل با یونان، استبدادی است. آنچه ارسطو در مورد استبداد گفته است متفاوت از مفهوم حکومت خودکامه است؛ زیرا در حکومت خودکامه نه قانون مهم است و نه سنت. اساس تصمیم اراده حاکم است در حالی که در معنای استبداد، عرف و سنت مهم است. حاکم براساس نظام سنتی اعمال حاکمیت می‌کند و مردم نیز براساس همین سنت‌ها تن به حکومت استبدادی می‌دهند. حکومت استبدادی هر چند که براساس سنت است، ولی در راستای منافع مردم و جامعه نیست. حاصل نظام استبدادی بیدادگری و ظلم و نابرابری است.

ارسطو بر خلاف متفکران عصر مدرن، برای تمایزبخشی بین نظام سیاسی شرقی (ایرانی) و یونانی و رومی، به شرایط و عوامل جغرافیایی ارجاع کرده است. برای طرح دیدگاه سیاسی‌اش منطق جغرافیایی دارد. او مدعی است که مردمان مناطق سردسیر با وجود اینکه به لحاظ هوش و ذکاوت ضعیف‌اند، ولی دارای روحیه آزادمندی هستند، در حالی که مردمان شرق که در مناطق گرمسیر زندگی می‌کنند

دارای هوش و مهارت بوده، روحیه سلطه‌طلبی داشته و رعیت و برده می‌باشند. در نتیجه ارسطو بر اساس باور به نقش شرایط طبیعی و جغرافیایی، از جهان دوگانه یاد کرده و استبداد را متعلق به آسیا و سلطنت و اشرافیت و دموکراسی را به جهان غیر شرقی زمانه اش متعلق می‌داند.

بعد از این هرودت و ارسطو، با ورود مستشرقان اروپایی به ایران، روایت استبدادگونه از نظام سیاسی و جامعه ایرانی دنبال شد و اینان جز استبداد و خودکامگی در ایران چیزی ندیدند. خشکی، بی‌نظمی، خودکامگی، و استبداد اصلی‌ترین مفاهیم مورد نظر آنهاست. نگاه استبدادی نسبت به شرق و ایران از قدیم شکل گرفته بود و در عصر روشنگری بر آن افزوده شد و بیشتر متفکران عصر روشنگری برای توضیح ترقی و پیشرفت اروپا، از انحطاط و استبداد و خودکامگی در شرق و ایران سخن گفتند. اروپای دچار انحطاط‌شده تا قبل از عصر روشنگری در مقابل شرق دارای تمدن قرار داشت. با شکل‌گیری تمدن اروپایی از قرن پانزدهم به بعد با توجه به ضرورت در شناسایی شرق در مقایسه با غرب، داوری همراه با نگاه انتقادی در مورد شرق و ایران مطرح شد. البته به دلیل ایجاد شبکه جدید ارتباطی دریایی غرب با شرق، توسعه تجارت از قرن پانزدهم و اهمیت دولت عثمانی و صفویه، توجه به آسیا و ایران زیاد شد. مسافران، جهانگردان، سیاحان، سیاستمداران و در نهایت متفکران اروپایی در مورد شرق و ایران به داوری همه‌جانبه اقدام کردند.

روایت سیاحان و مسافران اروپایی به شرق و ایران، منابع مفیدی برای متفکران و فلاسفه عصر جدید در توضیح وضعیت جهان (با دوگانه شرق و غرب) فراهم ساخت. از میان متفکران اروپایی چون، مونتسکیو، هگل، هابز، روسو، مارکس، وبر، و دورکیم، در مفهوم پردازی ایران، اندیشه مونتسکیو از اهمیت و اثرگذاری بیشتری برخوردار است.

مونتسکیو متأثر از بدن، تاورنیه¹، و شاردن² در کتاب روح القوانین با توجه به طرح سه نوع حکومت، حکومت شرقی را استبدادی می‌داند، در حالی که حکومت در اروپا (انگلیس) را مشروطه می‌شناسد. وی با وجود تحولات و مسائل، جامعه شرقی و ایرانی را براساس استبداد خاص شرقی و ایرانی توضیح می‌دهد. مونتسکیو مدعی است که شرقی‌ها (از جمله ایرانیان) دارای چندین ویژگی هستند: وحشی‌اند، نظام سیاسی استبدادی دارند، مردمانی هستند که براساس ترس از نظام حاکم تبعیت می‌کنند، جامعه‌شان دچار بی‌نظمی دائمی است و مالکیت در این کشورها و منطقه به رسمیت شناخته نشده است.

بعد از مونتسکیو، بسیاری از متفکران عصر روشنگری در مورد شرق و ایران و اسلام به داوری از نوع مونتسکیویی پرداخته‌اند. به دلیل اهمیت تجارت آزاد به عنوان

¹ ژان باپتیست تاورنیه (1605-1689)، یکی از مهم‌ترین سیاحان قرن هفدهم می‌باشد که به ایران شش بار سفر کرده و در مورد وضعیت اجتماعی و سیاسی ایران به داوری نشست است. نتیجه گزارش او در کتابی تحت عنوان "سفرنامه تاورنیه" تهیه شده است که در 1336 با ترجمه ابوتراب نوری به چاپ رسیده است.

² ژان شاردن (1642-1712) از سیاحان فرانسوی است که در آغاز برای تجارت جواهر به ایران عصر شاه عباس آمد، و در ضمن تجارت به کار سیاسی پرداخت و حاصل تجربه و تاملاتش را در کتاب سفرنامه اش در ده جلد که به فارسی ترجمه شده است، به چاپ رسانید.

یکی از راههای اصلی افزایش ثروت در اروپا، دستیابی به کشورهای آسیایی برای آنها مهم شده و در نتیجه تصاویری متعدد از شرق ارائه شده است. به طور خاص، آدام اسمیت از وجود نظام کشاورزی که بر اساس اجاره زمین توسط دولت و مالکان صورت می‌گیرد، و ریشه آن نیز در نظام آبیاری است، به بحث در مورد شرق و آسیا پرداخته است. استوارت میل از مفهوم "جامعه شرقی" سخن گفته است. هگل نیز از استبداد آسیایی به عنوان یک خصیصه آسیا و یک مرحله از تاریخ جهان سخن گفته است. مارکس و انگلس نیز در یک نگاه کلی حکومت در شرق را استبدادی دانسته‌اند. تمرکز بر استبداد شرقی به دلیل اثبات فقدان مالکیت خصوصی است: «به نظر می‌رسد که استبداد شرقی منجر به فقدان مالکیت می‌شود. ولی اساس آن مالکیت قبیله‌ای یا اشتراکی است که در اکثر موارد از طریق ترکیبی از مانوفاکتور و کشاورزی در اجتماع کوچک، که بدین ترتیب کاملاً خودبسنده شده و تمامی شرایط تولید و اضافه‌تولید را در بر می‌گیرد، به وجود می‌آید» (ماهرویان، 1381: 27-28).

بعد از مارکس و انگلس، برخی از مارکسیست‌ها از قبیل ویتفولگ با تألیف کتاب **استبداد آسیایی** بحث را به لحاظ تاریخی تعمیم داده و مشخصاتی چند در مورد نظام اقتصادی و اجتماعی آسیا مطرح کرده است. کتاب و اندیشه وی آغاز شکل‌گیری بحث‌هایی متعدد توسط مارکسیست‌های ایرانی در مورد ایران شده است که نیاز به بحث و تامل خاصی است. ماکس وبر نیز با طرح حکومت پاتریمونیال به بقای استبداد

در شرق و آسیا اشاره کرده است. متأثر از بحث‌های مطرح شده و با قبول «استبداد آسیایی» بسیاری از محققان در مورد ایران و اسلام به داوری پرداخته‌اند که در ادامه به دو نمونه اصلی آنها اشاره می‌شود: 1. پیتر کریستنس (1990) به بحث در مورد علل افول ایران شهری می‌پردازد. از نظر وی عوامل اقلیمی، هجوم کوچ‌روان، استبداد آسیایی و عدم مالکیت ارضی خصوصی تعیین‌کننده بوده است. 2. ماکسیم رودنسون به عوامل انحطاط ایران با تأکید بر هجوم اقوام و گروه‌های کوچ‌رو و حمله مغول اشاره کرده است.

رویکرد استبدادی مونتسکیو

شارل- لوئی دوسکوندا یا بارون دو مونتسکیو یکی از متفکران عصر روشنگری در فرانسه است که در سال 1689 در شهر بوردو به دنیا آمد. وی متعلق به خانواده‌ای اشرافی بود که در رشته حقوق به تحصیل پرداخت و در سال 1708 به عنوان وکیل دادگستری مشغول به کار شد. وی پس از مرگ پدرش شغل وی را به عنوان رایزن حقوقی مجلس فرانسه کسب و در ضمن به تحقیق در حوزه حقوق ادامه داد. اولین کتاب او نامه‌های ایرانی در سال 1722 به چاپ رسید که موجب شهرت و اعتبار او گردید و در نهایت موجب شد که او عضو فرهنگستان فرانسه شود. بعد از تألیف عظمت و انحطاط رومیان مشغول مطالعه بیشتری در زمینه حقوق شد. حاصل کار

وی تألیف کتاب مهم روح القوانین در سال 1748 شد و سرانجام در سال 1755 در سن 66 سالگی فوت کرد.

مونتسکیو در شرایط خاص فرانسه که در جریان تغییرات عمده‌ای قرار داشت، می‌زیست. در دوران لوئی چهاردهم که از 1643 آغاز و تا 1715 ادامه داشته است از یک سو رشد و ترقی و از سوی دیگر استبداد و اختناق جاری بود و مونتسکیو از این فضا متأثر می‌شد. لوئی چهاردهم ضمن اینکه فردی مستبد و قدرت طلب و خوشگذران و اهل تجملات بود، مدعی ساختن فرانسه‌ای توانا و قدرتمند بود. به همین دلیل درگیر سلسله‌ای از جنگ‌ها با همسایگان خود شد:

«تجلی اندیشه او در میان فلاسفه نیمه اول قرن هیجدهم و بخصوص تعارض فکر فلسفی وی با اندیشه‌های استبدادگرانه لوئی چهاردهم، سلاطین جاه طلب وقت و متصدیان کلیسا، درخششی در پهنه آسمان حقوق انسانی است» (مونتسکیو، 1362: صفحه اول).

شرایط ناامن فرانسه و اروپا و میل به توسعه و ترقی (دو وضعیت متناقض) فضای جدید فکری و اندیشه‌ای را فراهم ساخت و در این شرایط و فضا است که افرادی چون مونتسکیو توانسته‌اند منشأ اثرات عمده باشند. جهانی را که مونتسکیو مطرح می‌کند تنها به جهان فرانسوی اختصاص ندارد. او از جهان بزرگی که شرق هم بخش عمده آن است، سخن می‌گوید. این معنی در کتاب‌ها و آثار او دیده می‌شود.

این رویکرد استبدادی بر اساس اندیشه مونتسکیو ارائه و سامان‌یافته است که در آثار اصلی او چون **نامه‌های ایرانی، روح القوانین و علل عظمت و انحطاط رومیان** به طور پراکنده طرح شده و متفکران بعد از او رویکرد را با تطبیق همه‌جانبه بر حیات شرقی و ایرانی تشریح کرده‌اند. سه کتاب او به سرعت به منابع بسیاری در نزد ایرانیان، غربی‌ها و شرقی‌ها برای قضاوت در مورد جامعه و فرهنگ ایرانی تبدیل شده‌اند. در ادامه این سه منبع که خود متأثر از سفرنامه‌های افرادی چون نامه‌های تاورنیه، شاردن، هربر، تونو، تورنفر و کتاب هزار و یک شب است، منشأ تألیف مجموعه‌ای از سفرنامه‌ها در ایران شد. **سفرنامه حاج ابراهیم بیگ** یکی از اصلی‌ترین نمونه‌های این نوع کار و داوری در مورد ایران، فرهنگ و جامعه ایرانی است.

مونتسکیو مؤلف سه کتاب مهم **نامه‌های ایرانی، علل عظمت و انحطاط رومیان و روح القوانین** می‌باشد. هر یک از این سه کتاب به شکلی در ساختن اندیشه مدرن غربی و در نهایت فهم جهان شرقی سهم خاصی دارند که توجه به آنها می‌تواند جهت‌گیری‌های فکری و مطالعاتی متعددی که بعد از مونتسکیو مطرح شده است را نشان دهد.

نامه‌های ایرانی³ اساس مطالعات شرق‌شناسانه‌ای خاص را فراهم ساخته است؛ زیرا بسیاری بعد از او با طرح جهان دوگانه (فرانسوی/ ایرانی، اروپایی/ شرقی، مسیحی/

³ نامه‌های ایرانی در چندین وضعیت متعدد در جهان و ایران به چاپ رسیده است. یکی از مشهورترین متون مجموع 52 نامه می‌باشد.

اسلامی، استبدادی/ قانون‌گرایانه، و ...) به مطالعه جهان شرقی و ایرانی و اسلامی پرداختند و اساس القا و تفسیر مفهوم «عقب‌ماندگی شرق و توسعه و رشد غرب» را فراهم ساختند. به لحاظ اینکه در مورد کتاب نامه‌های ایرانی مونتسکیو در کتاب علم و مدرنیته در ایران (آزاد ارمکی، 1383) به طور تفصیلی بحث کرده و ضمن بیان جایگاه آن در نظام فکری او به نوع درکی که این کتاب از ایران در جامعه اروپایی و در نهایت جهان ایرانی ساخته، اشاره شده است، از بحث مجدد اجتناب کرده و علاقه‌مندان را به مطالعه کتاب اشاره شده دعوت می‌کنم.

علل عظمت و انحطاط رومیان مونتسکیو موجب شکل‌گیری مطالعات تطبیقی تاریخی شده است. در این نوع مطالعات، تأکید بر تطور جوامع به لحاظ تاریخی با ارجاع به دوره طلایی عصر باستان مطلوب اروپا تحت عنوان «روم و یونان» است. طرفداران و پیروان اندیشه مونتسکیو متأثر از این کتاب سعی در شناسایی افول تمدن‌های پایان‌یافته و شکل‌گیری تمدن‌های جدید داشتند. در نتیجه در برخورد با تمدن ایران باستان، مصر، چین، یونان و روم عوامل انحطاط و پیدایش تمدن جدید اروپایی به عوامل و زمینه‌های مساعد اشاره کردند.

روح‌القوانین اصلی و اثرگذارترین کتاب مونتسکیو روح‌القوانین می‌باشد. این کتاب را تا حدود زیادی می‌توان متنی دانست که مدرنیته بر اساس آن شکل گرفته است. هم می‌توان بر اساس کتاب **روح‌القوانین** جهان مدرن را توضیح داد یا مورد نقادی قرار

داد و هم می توان بر اساس تجربه مدرن جهان غربی به نقد و بررسی محتوای روح القوانین اقدام کرد. این کتاب ضمن اینکه سیاست‌گذاری جدیدی را در مدیریت جهان مدرن با محوریت نظام‌های اداری و سیاسی و قانونی با طرح مفهوم تفکیک قوا ارائه داد، براساس طرح بنیان‌های جامعه‌شناسی جدید، موجب فهم و سامان دادن جهان اروپایی نیز شد. در بحث جاری، سعی بر این است تا جایگاه کتاب روح القوانین به لحاظ نظری و تاریخی در مطالعات ایرانی نشان داده شود. روح القوانین در 1748 میلادی در پاریس منتشر شد و در طول چهارده، ماه بیست و دو بار به چاپ مجدد رسید. چاپ‌های مکرر این کتاب در زمانی محدود نشان از قدرت و اهمیت کتاب از یک طرف و علاقه مردم در فرانسه و اروپا به دیدگاه مونتسکیو به عنوان متفکر عصر روشنگری دارد. از سوی دیگر تکرار چاپ کتاب به معنی فراگیری نفوذ و اثر ایده‌ها و آراء مؤلف در جامعه اروپایی است. این کتاب در سال 1322 به فارسی ترجمه شده و به طور مکرر در شمارگان زیاد چاپ شده است؛ 1324، 1334، 1349، 1355، 1362 (11000 نسخه).

اثر اندیشه مونتسکیو از طریق کتاب روح القوانین فقط براساس ترجمه‌های صورت گرفته وارد جامعه ایرانی نشده است؛ زیرا روشنفکران نسل‌های متعدد ایرانی که متأثر از فضای فکری فرانسوی بوده‌اند، خواننده این اثر یا مطلع از ایده‌های این اثر بوده و آنرا در جامعه ایرانی طرح کرده‌اند. ایده تفکیک قوا، دموکراسی، قانون‌گرایی و تحلیل‌های

جغرافیاگرایی اصحاب و طرفداران اندیشه فرانسوی و مونتسکیویی در ایران از آغاز قرن نوزدهم مطرح بوده است.

مشخصات نظریه مونتسکیو

مونتسکیو بر اساس منطق و روش خاصی به سنخ‌شناسی حکومت‌ها و جوامع رسیده است: «من بدو افراد بشر را مورد بررسی قرار داده و چنان پنداشتم که در این تشنت بی‌نهایت قوانین و رسوم تنها پیروی از هوی و هوس خود نمی‌نمایند سپس اصول را وضع کردم آنگاه مشاهده نمودم قضایای خصوصی خود به خود با آنها وفق می‌دهند و تاریخ تمام ملل دنباله آنهاست و هر قانون خصوصی با قانون دیگری وابسته و یا تابع یک قانون عمومی‌تری می‌باشد. هنگامی که روزگار باستان را در نظر می‌گرفتم سعی می‌کردم روح آن را جستجو نمایم تا قضایایی را که در حقیقت مختلف می‌باشند یکسان نپندارم و اختلاف آنهایی که ظاهراً یکسان به نظر می‌رسند از نظر دور ندارم. من اصول را از طبیعت اشیا و مسائل استخراج کرده‌ام نه از روی وهم و پندار خود. بسیاری از حقایق وقتی محسوس خواهند شد که انسان رشته ارتباط آنها را پیدا کند. آنوقت هر قدر در جزئیات بیشتر فکر کند، ثابت‌بودن اصول را بهتر احساس خواهد کرد. من تمام این جزئیات را شرح نداده‌ام؛ زیرا کیست که بتواند همه چیز را بنویسد و خواننده را بی‌نهایت کسل نکند؟! در این کتاب نکات برجسته‌ای که جنبه ظاهر سازی و عوام‌فریبی دارد، نخواهید یافت؛ زیرا همین که قضایا را با نظری وسیع مورد

مطالعه قرار دهیم، پیرایه‌هایی که به آنان بسته شده از بین می‌رود، این پیرایه‌ها و ظاهر سازی‌ها ناشی از کوتاه‌نظری و محدود بودن فکر مؤلفان است و به این دلیل این پیرایه‌ها پیرایه‌ها را می‌بندند که ذهن و دقت خودشان را فقط به یکطرف قضایا متوجه کرده، سایر جهات را از نظر دور می‌دارند. نوشته‌های من، به هیچ وجه به این منظور نیستند که نیستند که اصولی را که در هر کشوری برقرار شده است مورد انتقاد قرار بدهم؛ زیرا هر هر ملتی بعد از خواندن این کتاب تشخیص خواهد داد که آیا اصول حکومت او خوب است یا است یا بد و چه عللی باعث پیدایش آن اصول شده است. به عقیده من هیچکس نمی‌تواند به يك نمی‌تواند به يك یا چند ملت پیشنهادهایی برای اصلاح حکومت آنها بکند، مگر اینکه بداند افراد بداند افراد آن ملت دارای رشد ملی و سیاسی‌اند و می‌توانند خوب و بد اصول حکومت خود را خود را تشخیص بدهند و در عین حال برای روشن شدن افکار مردم، مسائل سیاسی و حقوقی حقوقی را باید حل‌جی کرد تا ملت بتواند با بصیرت در اعمال زمامداران خود قضاوت کند» قضاوت کند» (مونتسکیو، 1362: 47-48).

اصلی‌ترین مباحث نظری مونتسکیو

نظریه سیاسی مونتسکیو شامل بحث‌های اساسی ایشان در ارتباط با محورهای زیر است:

1. سنخ‌شناسی حکومت‌ها: مونتسکیو مدعی است که در اجتماعات بشری سه نوع حکومت از قبیل جمهوری، مشروطه و استبدادی وجود دارد. اول- حکومت جمهوری: حکومتی است که تمام ملت یا قسمتی از ملت زمام امور را به دست دارد. دوم – حکومت مشروطه: حکومتی است که یک نفر حکومت کند ولی به وسیله و تحت سلطه قوانین ثابت و معین. سوم – حکومت استبدادی: حکومتی است که یک نفر به تنهایی حکومت کند و بدون قانون و قاعده هر چیزی را مطابق اراده و هوی و هوس خود انجام دهد. این است آنچه من طبیعت هر حکومت می‌نامم حال باید دید چه قوانینی مستقیماً از این طبیعت ناشی می‌شوند؛ زیرا این قوانین همان قوانین اساسی‌اند (مونتسکیو، 1362: 93).
2. تناسب هر نوع حکومت با نوع جامعه‌ای خاص: مونتسکیو مدعی است که جمهوری در یونان و روم باستان، سلطنتی در انگلیس و استبدادی در کشورهای خاور زمین محقق شده است (همان: 107).
3. اصول حکومت: مونتسکیو بین طبیعت و اصل حکومت تفاوت قائل شده است. وی مدعی است که میان طبیعت حکومت و اصول آن این تفاوت وجود دارد که طبیعتش آن را چنانچه هست تعریف می‌کند و اما اصولش آن را به عمل وامی‌دارد، به این معنی که طبیعت به منزله استخوان‌بندی و اساس آنست، در صورتی که اصول محرکی است که آن را به عمل وامی‌دارد. یکی عبارت از ساختمان خاص اوست و دیگری عبارت از تمایلات مردمی است که آن را به حرکت می‌آورند پس قوانین نباید با اصول

حکومت کمتر از طبیعت آن رابطه داشته باشد. «بنابراین باید دانست اصول حکومت کمتر از طبیعت آن نیست. یعنی اهمیت آن کمتر نمی‌باشند» (همان: 108). مونتسکیو اصل حکومت دموکراسی، جمهوری و اشرافی را تقوی، و نیز اصل حکومت مشروطه را شرافت و اصل حکومت استبدادی را ترس می‌داند. وی در مورد استبداد در شرق یا کشورهای اسلامی معتقد است: "این نوع حکومت در کشورهای باختری دیده شده است. مردم در این حکومت‌ها بر اساس ترس مطیع فرمانروا هستند. در این کشورها مردم ترسو، نادان و از پا افتاده هستند و در نتیجه نیاز به قوانین زیادی ندارند. در این کشورها تعداد محدودی قانون برای اداره جامعه کفایت می‌کند؛ زیرا شخص حاکم از طریق این قوانین اعمال قدرت می‌کند و رابطه مردم با حاکم بر اساس ترس است.

در این دولت‌ها، مذهب مهم است: «در دولت‌های استبدادی مذهب بیش از کشورهای دیگر نفوذ دارد و يك ترسي است که سربار ترس ناشی از استبداد شده است، در کشورهای مسلمان قسمت اعظم احترام شگفت‌انگیز مردم نسبت به پادشاه از مذهب ناشی می‌شود. مذهب است که قوانین اساسی عثمانی را اندکی اصلاح کرده و آنهایی را که به واسطه شرافت شخصی خود به افتخار و عظمت دولت دلبستگی ندارند به وسیله زور و یا به وسیله اصول مذهبی به آن علاقه‌مند می‌نماید» (مونتسکیو، 1362: 168).

4. در آسیا وجود حکومت‌های استبدادی طبیعی است: «پادشاهان دولت‌های استبدادی همیشه در زناشویی افراط کرده‌اند. آنان معمولاً چندین زن می‌گیرند. به خصوص در قسمتی از دنیا که در آنجا استبداد حال طبیعی پیدا کرده، یعنی در آسیا» (همان، 171). حکومت استبدادی در اقالیم گرمسیر می‌باشد و مردم این مناطق آرزوها و عواطف‌شان زودتر بروز کرده و زودتر نیز از بین می‌رود. در این مناطق هوش زیاد ترقی می‌کند و خطر از دست دادن ثروت کمتر است و وسایل خودنمایی کردن نیز کمتر است. جوانها که در خانه‌ها محبوسند کمتر با هم ارتباط دارند و زودتر ازدواج می‌کنند. رباخواری زیاد است و تجارت بزرگ شکل نمی‌گیرد، جرم عمل عادی است، تمام اقتدار به دست يك نفر است، دیدار پادشاه بدون تحفه امکان ندارد، پول در این حکومت اصل است تا شرافت و بزرگی ...

حکومت استبدادی با شرایط محیطی و جغرافیایی رابطه دارد. مونتسکیو شرایط محیطی و جغرافیایی را شکل دهنده رفتار اجتماعی و فرهنگی می‌داند. او به طور خاص از جامعه چینی یاد می‌کند: «قانون‌گذاران چین از لحاظ اختلاط رسوم و آداب و قوانین یکقدم جلوتر گذاشتند و مذهب را هم با اینها مخلوط و بالنتیجه در چین چهار عامل بزرگ که بر انسان حکومت می‌کند با هم مخلوط و یکی شده است. این چهار عامل عبارت بودند از: مذهب، قوانین، اخلاق، آداب و رسوم. قوانینی با اختلاط این چهار عامل به وجود آمد به اصطلاح ما، نام شعائر را بر آن نهادند و بر اثر اجرای

دقیق این شعائر، بالاخره حکومت چین موفق شد و کشور چین قرین آرامش و انتظام شد» (همان: 499).

5. از نظر مونتسیکو استبداد با مذهب رابطه دارد. به طور خاص مونتسیکو در مورد رابطه استبداد با مذهب آورده است: «اگر چه حکومت استبدادی بالطبع در همه جا یکسان است، معهذا کیفیات و معتقدات مذهبی و افکار موهوم و سرمشق‌ها و طرز تفکر و اطوار و آداب مردم تفاوت‌های فاحش دارند. خیلی خوبست که بعضی افکار در این کشورها برقرار شده است. مثلاً در چین پادشاه را پدر ملت می‌نامند و بین اعراب در ابتدای امپراطوری، پادشاه واعظ آنها بود. همچنین بسیار نیکوست که يك کتاب مقدس به عنوان اصول و قواعد بکار رفته و وجود داشته باشد، مثل قرآن نزد اعراب و کتاب زرتشت میان ایرانیان، ودا نزد هندیان و کتاب‌های کلاسیک نزد چینیان. وقتی قانون مذهبی به جای قانون مدنی به کار می‌رود، به خودسری افراد حدود ثابتی می‌بخشد، این کار بد نیست که در موارد مشکوک قضات با رؤسای مذهبی مشورت نمایند، مثلاً در ترکیه قضات از ملاها پرسش می‌کنند در مواردی که گناهکاری مستحق اعدام باشد مناسبتر است قاضی مخصوصی برای او تعیین کنند و از حاکم شرع اظهار عقیده بخواهند تا اینکه

قدرت کشوری و روحانی به وسیله اختیارات سیاسی معتدل تر بشود» (مونتسکیو،

1362: 367-368)4.

مونتسکیو مذهب مسیحیت را از این قاعده مستثنی می‌کند. وی در فصل سوم کتاب بیست و چهارم از دو عنوان مشخص استفاده کرده است: مناسبت حکومت معتدل با مذهب مسیح و حکومت استبدادی با دیانت اسلام. او در این بحث آورده است: «چون در دیانت مسیح رعایت ملاحظت و ملایمت تأکید گردیده است، از ظلم و تعدی دور می‌باشد. سلاطین و زمامداران که دارای مذهب مسیح هستند، نمی‌بایست گرد ظلم و تعدی بگردند و با خشم زمامداری کنند. در مذهب مسیح چون تعدد زوجات ممنوع گردیده سلاطین و زمامدارانی که دارای این مذهب هستند ناچار با ملت خویش زندگانی می‌کنند یعنی از آنها دوری نمی‌نمایند و به همین جهت بیشتر با احتیاجات جامعه آشنا و از احساسات انسانیت برخوردار هستند و بالنتیجه تمایل آنها برای مشمول شدن به قوانین زیادتر است. زمامداران و سلاطین اسلامی با خونسردی مردم را به قتل می‌رسانند و از ملت خود دور هستند. اما در مذهب مسیح سلاطین با خودسری سبب مرگ مردم نمی‌شوند و چون به واسطه آمیزش با جامعه حجب و حیای آنها زیادتر است، خونخواری آنان کمتر می‌باشد. بالاخره با اینکه مذهب مسیح

- مطالب مطرح شده راجع به دین اسلام صحیح نیست و از شناخت ناقص نویسنده غربی راجع به اسلام حکایت دارد. 4

ظاهراً جز تأمین سعادت جاویدان یعنی سعادت دنیای بعد از مرگ منظور دیگر ندارد،
وسایل زندگی این دنیا را نیز فراهم کرده است» (همان: 669-670).

مونتسکیو در بیان دیگری، دیانت مسیح را برای دموکراسی و اسلام را برای استبداد مناسب می‌داند: «دیانت مسیح که صدقه و احسان را جزو ثواب‌های بزرگ محسوب نموده و به مردم دستور داده جمعاً مقررات مذهبی را انجام بدهند، منظورش اتحاد و اجتماع مؤمنین است و حال آنکه شعائر چینی، مقرراتی دارد که موجب جدایی مردم از هم و کناره‌گیری از یکدیگر می‌شود! بنابراین این نتیجه به دست می‌آید که حکومت‌های مشروطه با مذهب مسیح بیشتر مناسبت دارد، و اصول استبداد این نوع شعائر را که مبنی بر نفاق و جدایی مردم است بهتر تشویق می‌نماید...» (همان: 500).

وی در مورد اسلام آورده است: «دیانت اسلام که به زور شمشیر بر مردم تحمیل شده، چون اساس آن متکی بر جبر و زور بوده باعث سختی و شدت شده است و اخلاق و روحیات مردم را شدید می‌کند» (همان: 671). مونتسکیو دلایلی که اسلام را با استبداد مناسب می‌سازد به شرح زیر می‌داند: «مسلمین چون ناچارند در شبانه‌روز پنج مرتبه نماز بخوانند و در این پنج وعده همه چیز زندگی را فراموش کنند و جز در فکر معبود در هیچ فکری نباشند، طبعاً به اسرار جهان و دنیای دیگر فکور بار می‌آیند و نتیجه این می‌شود که نسبت به امور دنیوی زیاد علاقه‌مند نیستند، حال اگر يك

حکومت مستبد هم بر آنها حکومت کند و قوانین مربوط به مالکیت هم طوری نباشد که آنها را نسبت به ملك ذی‌علاقه نماید، در آن صورت به کلی نسبت به امور دنیا و زندگی بی‌اعتنا خواهند شد. در گذشته دیانت زردشت باعث رونق و سعادت ایران گردید و از آثار ناگوار استبدادی جلوگیری کرد، ولی امروز مذهب اسلام باعث عقب‌افتادگی ایران شده است. روزه‌گرفتن وقتی برای فرد و جامعه مفید است که شارع فکر کارکردن را در مغز مؤمنین جای بدهد، یعنی به آنها بفهماند که روزه‌گرفتن نباید وسیله و بهانه تنبلی و کار نکردن باشد و همچنین به آنها بفهماند کسانی که روزه می‌گیرند باید بدانند کار نیکی می‌کنند نه اینکه تصور نمایند کار عجیب و خارق‌العاده می‌نمایند و از این حیث بر خود ببالند و بعلاوه این فکر را در روح مؤمنین جای بدهد که غرض از روزه‌گرفتن امساک در طعام است و این موضوع نباید وسیله شود مردم خسیس و لئیم بشوند» (مونتسکیو، 1362: 678-680)

مونتسکیو و ایران

اندیشه مونتسکیو در روح القوانین بر آمریکا در طرح نظام حقوقی مبتنی بر تفکیک قوا، بر آثار متفکران بعد از خود، بر انقلاب فرانسه و جریان‌های فکری قبل و بعد از آن، و نیز بر جریان‌های فکری که در پی مطالعات تطبیقی جوامع بودند، اثرگذار بوده است. مطالعه و آثار مونتسکیو راهی جدید در مطالعات تاریخی و فرهنگی و سیاسی در مورد ایران فراهم ساخت. اگر چه آشنایی او با ایران به طور مستقیم نبوده، بلکه از طریق مطالعه آثار سیاحان صورت گرفته است. مونتسکیو یکی از خوانندگان اصلی، آثار تولیدشده در مورد شرق و ایران و اسلام توسط سیاحان و سفرنامه‌نویسان است. او متأثر از دیدگاه هربر تونو، تاورنیه، بودن و شاردن و تورنفر جهانگردان اروپایی در عصر صفویه و بعد از آن در ایران است:

«یک قرن پس از بودن، شاردن در ایران به وجود رابطه میان آب‌وهوای اقلیم و عادات و احتیاجات ساکنان کشور پی می‌برد. مونتسکیو این اندیشه و نظریه اساسی را به حساب خود از سر می‌گیرد و تأکید می‌کند که در زندگی جوامع "تأثیر اقلیم و آب‌وهوا اول و مقدم بر همه تاثیرات است" ... (کرویس، 1380: 59). دریافت و نظرگاه جغرافیایابی به طور بنیادی در اروپا به کارهای ژان بودن فیلسوف و اقتصاددان فرانسوی سده شانزدهم می‌رسد که در مجلات ششگانه جمهوری (1576)

در مورد اهمیت آبوهوا در ساختمان روانی اقوام و سازمان‌های سیاسی مطرح کرده است» (همان: 25).

شاردن از او متأثر است و براساس نگاه و رویکرد طبیعت‌گرایی، گزارش تفصیلی‌اش در مورد ایران عصر صفویه را تنظیم و پس از او، مونتسکیو متأثر از دیدگاه شاردن به بحث در مورد جهان آسیایی، ایرانی، شرقی و اسلامی می‌پردازد. منتسکیو نه به ایران آمده است و نه جایی داعیه تحلیل شرایط خاص ایران را داشته است. ولی در فهم و شناسایی جامعه و فرهنگ و نظام سیاسی ایران بیشترین اثر را داشته است. این اثرگذاری از چندین طریق بوده است:

ایده‌های مونتسکیو در کتاب **نامه‌های ایرانی** موجب شد تا جهان ایرانی در مقایسه با جهان اروپایی با مرکزیت فرانسه و بعدها انگلیس و آلمان محوریت فکری و سیاسی برای بسیاری قرار گیرد. از طریق بحث و بررسی در مورد **علل عظمت و انحطاط رومیان**، راهی در شناسایی عظمت و انحطاط ایران باستان فراهم ساخت. او در فصل 21 کتاب «روح‌القوانین» در مورد ایران از علل پیروزی ایرانیان در جنگ با روم سخن می‌گوید. همچنین وی در کتاب **روح‌القوانین** سعی کرده تصویری خاص در مورد ایران ارائه دهد. اولین تصویری که ارائه می‌دهد به «رویکرد جغرافیاگرایی» او بر می‌گردد. وی در این نظریه به بیان رابطه بین محیط طبیعی و اقلیم‌ها و آبوهوا با تنوع نظام‌های اجتماعی و سیاسی اشاره می‌کند. دومین تصویری که او ارائه

می‌دهد، از طریق طرح سنخ‌شناسی سه‌گانه‌اش در مورد نظام‌های سیاسی و حکومت‌ها و اختصاص‌دادن حکومت استبدادی به ایران و آسیا است.

مونتسکیو با تأکید بر رویکرد جغرافیای‌گرایی‌اش، حکومت استبدادی را شانس شرق و کشورهای چینی چون ایران دانسته و بر این اساس وضعیت ایران را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. در ادامه به بعضی از اصلی‌ترین ویژگی‌های این نوع حکومت اشاره می‌شود: "رابطه بین قدرت دینی و استبداد: از نظر او به همان اندازه که قدرت روحانیون در یک جمهوری خطرناک است، به همان اندازه هم در یک حکومت مشروطه به خصوص حکومت‌هایی که متمایل به استبداد می‌باشند چنین قدرتی مناسب است" (همان: 104).

در حکومت‌های استبدادی که قوانین اساسی وجود ندارد، محافظین قوانین هم پیدا نمی‌شوند. به همین جهت است که در این کشورها معمولاً مذهب بی‌اندازه قوت دارد، زیرا آئین مذهبی خود به نوعی حافظ دائمی قوانین است و اگر مذهب هم نباشد، عادات و آداب و رسوم که مورد احترام می‌باشند جایگزین قوانین مذهبی می‌شوند. (همان: 106). همانطور که در کشورهای مشروطه، تربیت برای تهذیب اخلاق و علو همت و سعه صدر می‌کوشد و جوانمردی می‌آموزد، در کشورهای استبدادی به همان اندازه برای پستی و دنائت مردم جدیت به خرج می‌دهد و اشخاص را ناجوانمرد بار می‌آورد. در این کشورها مردم باید بردگی و بنده منشی را پیشه کنند. (همان: 130).

در این حکومت است که جامعه به تمام نیرو و تأثیرات تربیت نیازمند می‌باشد زیرا ترس در حکومت استبدادی در بین تهدیدها و تنبیه‌ها خود به خود پیدا می‌شود، همانطور که شرافت در مشروطه به وسیله آمال و آرزوها و هوس‌ها به وجود می‌آید و آنها را تشویق می‌کند. (همان: 132).

مونتسکیو مدعی است که کشور ایران از قدیم دچار استبداد بوده است. استبداد در ایران موجب شده تا پادشاهان مغرور باشند و مشکلات جامعه را درک نکنند: «از غرور پادشاهان ایران می‌توان به این نکته پی برد که با ادامه جنگ‌ها به سقوط خود کمک کردند، زیرا چاپلوسی درباریان به آنان اجازه نمی‌داد که هیچوقت در عظمت خود تردیدی داشته باشند و این موضوع را یونانیان به خوبی فهمیده بودند. ایرانیان دیگر نمی‌توانستند یونانیان را به وسیله نفاق و اختلاف ضعیف کنند؛ زیرا یونانیان تحت فرمان رئیسی مثل اسکندر بودند که آنان را برای از بین بردن دشمنان دائمی خودشان و امید به تسخیر آسیا متحد کرده و تشجیع می‌نمود و در عین حالی که یونانیان مطیع او بودند، به وسیله نوید فتح آسیا رقیت آنان را نسبت به خود از نظر آنها پوشانده بود. امپراطور بزرگ ایران که یکی از فعال‌ترین ملل آن روزی بود که سرزمین حاصلخیزی داشت و از هر حیث در آن وفور و فراوانی بود و به حکم اصول عقاید مذهبی اهالی زراعت می‌کردند و این وفور نعمت موجب گردید، دشمنان ایران،

اسکندر و یونانیان در آنجا به سهولت راه یابند و همه قسم وسایل پیشرفت برای آنها فراهم شود» (مونتسکیو، 1362: 284-285).

اشکالات رویکرد مونتسکیو در مورد ایران

مونتسکیو به طور مستقیم در مورد ایران به تحقیق اقدام نکرده است.⁵ یکی از علایق اصلی او شناسایی عظمت و سقوط امپراطوری رومی هاست که نتیجه تحقیق و تأمل او در این زمینه کتاب «علل عظمت و انحطاط رومیان» است. آشنایی او با جامعه ایرانی محدود و غیرمستقیم است:

مونتسکیو مستقیماً به تحقیق احوال کشور ما نپرداخت و چنین هدفی نداشت، به خصوص ادبیات و فلسفه ایران که مورد نظر خاورشناسان بود نظر او را جلب نکرد؛ چون در هر صورت، مطالعات او مربوط به تاریخ سیاسی کشور بود. با این همه، کتاب نامه‌های ایرانی و عباراتی در تألیفات دیگر او می‌نمایند که وی از یاد ایران به کلی غافل نبوده و آشنایی او با ایران از کتاب‌های مستشرقین و رمان‌نویسان و از ترجمه آثار شرقی مانند الف لیل و لیله بود در روزگار او نه تنها مسافرت به خاور

5 منابع اصلی مورد استفاده منتسکیو سفرنامه‌ها هستند. او در صفحه 682 آورده است: «خواندن سیاحت نامه ژان دوپلا کارین که در سال 1246 میلادی از طرف پاپ چهارم اینوسان به کشور تاتارها فرستاده شد این موضوع را خوب روشن می‌نماید. او همچنین در صفحه 701 به کتاب سفرنامه شاردن اشاره کرده است: «آقای شاردن در جلد دوم کتاب خود به عنوان مسافرت به ایران می‌گوید...»

زمین معمول شده و سیاحت‌نامه‌هایی انتشار یافته بود، بلکه رمان‌نویس‌ها هم رمان‌هایی از زبان خاورزمینی‌ها تألیف می‌کردند مانند دفرنیکه ذکرش گذشت.

اغلب این گونه تألیفات در کتابخانه لایبرد موجود بود و مونتسکیو از آنها استفاده کرد. کتاب «هزار افسانه تازه» به فرانسه ترجمه شده بود و تألیفات سیاحان معروف شرق یا ایران نیز در اختیار او بود که معروف‌ترین آنان هربر تونو، تاورنیه، شاردن و تورنفر هستند. این اشخاص شرح سیاحت‌های خود را منتشر ساختند. مخصوصاً تاورنیه و شاردن که در عهد صفویان به ایران سفر کردند. هر دو یادداشت‌های مفصل خود را انتشار دادند و ناچار مونتسکیو با حس کنجکاو و کتاب‌دوستی که در وی بود و بحکم سبک شرق‌مآبی که معمول شده بود، این گونه کتاب‌ها را بررسی کرد و از این رو نسبت به ایران توجهی پیدا نمود و این توجه را در آثار خود نشان داد»

(مونتسکیو، 1362: 42-43).

مونتسکیو به چندین دلیل نمی‌تواند داور درستی در مورد جامعه و فرهنگ ایرانی داشته باشد:

منبع اصلی اطلاعات او یادداشت‌های سفرنامه‌نویسان غربی بوده است. او هرگز فرصت مشاهده مستقیم وقایع ایران را در قرن هجدهم نداشته است.

او با تکیه بر دیدگاه مفهومی‌اش، که رویکرد جغرافیای‌گرایانه داشته و در ضمن جهان اجتماعی را دوگانه - غرب و شرق - می‌داند. دوگانه‌سازی که

متفکران عصر مونتسکیو و بعد از او داشته اند، منشا سفید و سیاه دیدن جهان شده است. خوبی ها و کمالات متعلق به غرب و بدهی و انحطاط ها متعلق به شرق و ایران معرفی شده است.

مونتسکیو از متفکران اروپایی است که جهان انگلیسی و فرانسوی را نسبت به دیگر بخش های جهان برتر می دانسته است. در نتیجه او در جهت دفاع از نظام سیاسی انگلیس به عنوان نظام سیاسی مناسب - سلطنتی - است.

به عنوان مدافع مذهب مسیحی به نقد و نفي دیگر مذاهب و فرهنگ ها اقدام کرده است. برای مثال مونتسکیو در کتاب روح القوانین آورده است: «در کشورهای مسلمان مردم نه فقط به مال و جان کنیزان مسلط می باشند بلکه آنچه که عفت یا شرافت آنها نامیده می شود نیز در اختیار صاحب آنهاست که مترجم متعهد به این گونه مطالب، پاسخی مناسب داده است که نظر خواننده را به متن کتاب جلب می کنیم. او در صفحه 670 گفته است: وقتی به نتایج اخلاقی مذهب مسیح و اسلام بر می خوریم بدون تردید این فکر به خاطر می رسد که باید

مذهب مسیح را قبول کرد؛ زیرا مذهب مسیح اخلاق را تعدیل و برعکس مذهب

اسلام باعث تشدید اخلاق می شود (مونتسکیو، 418). در همین کتاب قتل

عام های یونانیان و رمی ها را در مقایسه با قتل عام چنگیز و تیمور بسیار کم و

ناچیز شمرده و نتیجه گیری می کند که چون چنگیز و تیمور مسلمان بودند همه

جنايات از آنها سر زده – در حالي که نمي دانسته که چنگيز اصلاً تاتار بوده و
مسلمان نبوده و در مغولستان متولد شده و در اثر سوء تدبير خوارزمشاه پادشاه
مسلمان ايران به اين کشور حمله کرده و آسيا را فتح کرده و در نتيجه او
بسياري از مسلمانان را از دم تيغ بي دريغ گذرانیده و جهان را از وحشت
بيادگري خود پر کرده... نه مسلمانان که از خويشتن دفاع کرده اند»
(مونتسکیو، 1362: مقدمه).

رویکرد استبداد ایرانی

اطلاق «استبداد آسیایی» و کاربرد آن در ايران تحت عنوان «استبداد ایرانی»
بيان کننده چندین مشخصه و اصول به لحاظ تحلیلی است. این مشخصات و اصول
بدون اینکه اثبات شوند فرض گرفته شده و شرایط و وضعیت ايران مورد بررسی
قرار گرفته است. اکثر کسانی که در مورد ايران بحث کرده اند، فرض بنيادی شان این
بوده که ايران کشوری استبدادی است. در نتيجه آنچه اتفاق افتاده است با محوریت
استبداد ایرانی دنبال کرده اند. در ادامه به اصلی ترین آنها اشاره می شود:
حکومت در ايران استبدادی است و همه قدرت در اختیار شاه است و این شاه است که
سر و سامان دهنده نظام اجتماعی و سیاسی است. شاه از طریق ابزارهایی که در

اختیار دارد، به ایجاد یا نابودی گروه و طبقه‌ای اقدام می‌کند چرا که طبقات اجتماعی خود دارای استقلال نیستند.

شبکه‌های وسیع آبیاری در شرق وجود دارد که تولید کشاورزی سامان می‌یابد.

حکومت از طریق اعمال قدرت در شبکه آبیاری بر کشاورزی تسلط پیدا کرده است. این معنی در ادبیات مارکسی مطرح شده است. به طور خاص انگلس در نامه‌ای که به مارکس در سال 1853 می‌نویسد به رابطه استبداد آسیایی و نظام آبیاری اشاره می‌کند:

«صرف نظر از تعداد قدرت‌های استبدادی که به حکومت رسیدند، در ایران و در میان هندی‌ها، هر یک از این حکومت‌ها خوب می‌دانستند که مسئول امور زهکشی دره‌ها هستند. بدون این عمل کشاورزی ممکن نیست» (ماهرویان: 27).

استبداد ایرانی شرایط شکل‌گیری نظام اجتماعی را به دلیل مداخله‌گری مستمر دچار اختلال می‌کند. طبقات اجتماعی امکان شکل‌گیری و اثرگذاری در ساخت سیاسی را نداشته و تابع نظام سیاسی می‌شوند.

در گذر زمان روحیه و اخلاق و رفتار مردم نیز سلطه‌گرایانه شده و از روی ترس تن به حکومت استبدادی می‌دهند.

اینکه در ایران استبداد سیاسی حاکم بوده است و بیشتر دولت‌های ایرانی بعد از استقرار، بیشتر بر اساس سازوکارهای استبدادی حکومت می‌کرده‌اند، قابل انکار نیست. وجود نظام‌های استبدادی در دوران گذشته نه تنها در ایران جاری و ساری بوده بلکه در اروپا نیز وجود داشته است. استبداد مرحله‌ای از عمل سیاسی در گذشته بوده و فقط به شرق و ایران اختصاص ندارد. اروپایی‌ها هم در دوران طولانی دچار استبداد سیاسی بوده‌اند. اگر این وضعیت در اروپا جاری نبود، چه نیازی به انقلاب و روشنگری و اندیشه‌ورزی و دفاع از دموکراسی و حقوق مردم وجود داشت. همه تلاش‌هایی که در اروپا در طول چندین قرن صورت گرفته، نشان از عمیق‌بودن استبداد و خودکامگی در اروپا و غرب دارد. ما با اروپا در این زمینه خیلی فرق نداریم. حتی آنها به لحاظ عمق اختناق و استبداد و خودکامگی و فقدان آزادی‌خواهی شرایط بدتر و مصیبت‌بارتری از ایران داشته‌اند. فرقی که ما با غرب و اروپا داریم، این است که روایت‌کنندگان و مفسران زندگی، حیات، تاریخ، سیاست، فرهنگمان اروپایی و غربی بوده‌اند تا ایرانی. اگر هم عده‌ای ایرانی بوده‌اند اندیشه‌ای که به استخدام گرفته‌اند اروپایی و غربی بوده است. اکثراً با ارجاع به اندیشه ارسطو و مونتسکیو به عنوان متفکران جهانی تا اروپایی و غربی داورهای صورت گرفته در مورد شرق و ایران و اسلام را تکرار کرده و کمترین تلاشی در شناسایی ماهیت تحولات ایران صورت داده‌اند. اینکه برخی از افراد غربی هر چند مشاهیر باشند، گفته باشند و بگویند که در ایران استبداد حاکم بوده و هست و خواهد بود، در فهم و

قضاوت در مورد ایران کافی نیست. تعیین وضعیت ایران به لحاظ سیاسی و فرهنگی، نیازمند به مطالعه و تحقیق بیشتری است؛ زیرا مدعیان این بحث بیش از اینکه قصد شناسایی ایران را داشته باشند، به دنبال توسعه و بهبود وضعیت کشورشان بوده‌اند. نوع نگاهی که اکثر آنها به شرق و ایران داشته و دارند بسیار سیاسی و غرب‌مدار است. با توجه به این داعیه، با مجموعه سؤال‌های عمده زیر روبرو هستیم:

چه کسانی و با چه جهت‌گیری سیاسی و نظری به طرح مفهوم و نظریه استبداد آسیایی و استبداد ایرانی اقدام کرده‌اند؟

چه کسانی و با چه جهت‌گیری سیاسی و نظری از میان محققان ایرانی در خارج و داخل ایران این مفهوم و نظریه را انتخاب کرده و به چه میزان به بحث و بررسی دقیق مبتنی بر شواهد و مدارک اقدام کرده‌اند؟

چه شواهدی مبنی بر وجود استبداد در ایران وجود دارد؟

چه شواهدی در نقد و نفی استبداد در ایران وجود دارد؟

آیا در ایران جریان اصلاح‌گرایی وجود نداشته است؟

جریان ترقی‌خواهی و اصلاح‌گرایی و عدالت‌خواهی از قدیم تاکنون بر حیات سیاسی و اجتماعی ایرانی چه نتایجی گذاشته است؟

آیا به دلیل ذاتی شدن استبداد در ایران، جریان ترقی خواهی و اصلاح طلبی ابتر مانده است؟

آیا همه حیات ایرانی در ساحت سیاسی خلاصه می شود یا اینکه حیات اجتماعی متعامل با حیات سیاسی وجود دارد؟ آیا این حیات اجتماعی نیز استبدادزده است یا اینکه در آن گروه های اجتماعی اثرگذار وجود داشته و نقشی غیر استبدادی داشته اند؟ درگیری ها و انقلاب های موجود در ایران به دلیل سیاسی بودنش فقط برای نابودی استبداد سامان یافته است یا ماهیتی اجتماعی و فرهنگی داشته است؟

همانطور که اشاره شد، گفته نمی شود که در ایران استبداد وجه غالب نظام سیاسی نبوده است. اما این نکته قابل تأمل است که وجود استبداد سیاسی به معنای استبداد اجتماعی و فرهنگی نیست. اگر در حوزه سیاسی، حاکمان به منافع خود و گروهشان توجه می کرده اند، در جامعه نیروهای اجتماعی برای سروسامان دادن به جامعه و فرهنگ وجود داشته و امکان بقای ایران و فرهنگ اسلامی و ایرانی را فراهم کرده اند. در این زمینه شواهد متعددی در نفی و نقض ادعای حاکمیت مطلق استبداد و خودکامگی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می شود:

شاهد اول به نوع حضور دولت در ایران، بر می گردد. در تاریخ ایران برخی از دولت ها و شاهان خودکامگی پیشه کرده و با وجود تمرکزگرایی بسیار بالا، به سرکوب جامعه اقدام کرده اند. اما این نوع گرایش و عمل تنها شیوه و سنت سیاسی و

حکومتی در ایران نبوده است. به جز دوره‌های اشغال توسط بیگانگان و یا دوره‌هایی که ایران در جنگ با بیگانه بوده است، ما با شرایط متفاوتی روبرو هستیم؛ شرایطی که در آن عدم تمرکز سیاسی و اداری جاری است و حاکم تنها امکان و توان مدیریت حوزه خاص خود را داشته و از اعمال حاکمیت بر دیگر سطوح نظام اجتماعی، دارای محدودیت بوده است. به طور خاص نگاهی که گوبینو در مورد عصر قاجار دارد، جالب است. او در فقدان دولت قدرتمند و زورگو در ایران معتقد است سؤالی که برای او و مردم اروپا در مورد ایران مطرح بوده است همان سؤالی است که برای ما امروز در مورد خودمان مطرح است. او ضمن طرح این سؤال با توجه به شواهد تجربی پاسخ می‌دهد:

«اما به طور خلاصه وقتی می‌گویم که در ایران دولت به معنای حقیقی آن وجود ندارد، اغراق نگفته‌ام. در اروپا این فکر پیدا شده است که دولت ایران توسط فقدان قدرت حقیقی، دست به اقدامات خشن و مستبدانه می‌زند که آسایش رعایایش را به هم می‌ریزد و به هیچ کس اجازه نمی‌دهد که از اموال و دارایی‌اش استفاده کند. صرف‌نظر از روزهایی که هیجان عمومی برانگیخته می‌شود، هرگز ندیدم که آسیایی‌ها به استثنای عثمانی‌ها، ازبک‌ها، ترکمن‌ها و افغان‌ها طبیعتاً بی‌رحم باشند. آنان نسبت به هیچ چیزی علاقه و دلسوزی ندارند و در حفظ منافعشان اصول اخلاقی را رعایت نمی‌کنند، ولی افکارشان را زیاد دنبال نمی‌کنند و معمولاً دوست ندارند

مسائل را به حد افراط بکشانند، بلکه با کمال میل به راحل‌های معتدل رغبت نشان می‌دهند. البته من شاهد بیدادگری‌های فراوانی بوده‌ام، ولی هرگز ندیدم این گونه اعمال از حد معینی تجاوز کند» (گوبینو، 1383: 301-300).

به نظر می‌آید با وجود اینکه دولت در ایران ضعیف است، افراد، گروه‌های اجتماعی و نهادهای مدنی دارای ارزش و اعتبار بوده‌اند:

«دولت ایران به مفهوم واقعی وجود ندارد و فرد در این کشور همه چیز است. در حالی که افراد، اعتنا و باکی از دولت ندارند، دولت چه می‌تواند باشد؟ مردم ایران از این جهت و بسیاری جهات دیگر شباهت به اهالی امپراطوری روم دارند که از هر حکومتی که روی کار می‌آمد اعم از خوب یا بد، چپاول‌گر یا با حسن نیت نفرت داشت، و از آن ناراضی بود. مردم ایران از وفاداری سیاسی و فداکاری ناتوان هستند، ولی سرشار از عشق به میهن بوده و معتقدند هیچ وسیله‌ای برای اداره کشورشان وجود ندارد. بدین سان همه مردم بدون شرم و حیا همدیگر را غارت می‌کنند و تا هر جا دستشان برسد از بیت‌المال سوء استفاده می‌کنند و عملاً هیچگونه دستگاه اداری وجود ندارد و اگر هم باشد، بسیار ضعیف است» (همان: 299).

جامعه‌ایرانی به خودی خود مدیریت نمی‌شده است. در این جامعه نیروهایی برای مدیریت، ساماندهی، و بهبود شرایط شکل گرفته و نقش‌آفرین بوده‌اند. در این

جهت‌گیری می‌توان به نقش پلیس شهری در دوره‌های متعدد اشاره کرد. گوبینو به وجود پلیس شهری در ایران اشاره کرده است:

«تنها دستگاهی که در ایران منظم است پلیس شهری است که دارای سیستم بسیار خوبی برای حفاظت است و شبگردان شب، تا صبح در کوچه‌ها پاس می‌دهند. سروصدای شبانه شنیده نمی‌شود و بی‌نظمی و دعوا در سراسر شب به چشم نمی‌خورد. وجود پلیس شهری مربوط به اصلاحات دولت کنونی نیست، بلکه از دوران باستان شهرهای آسیایی به خصوص هنگام شب، همواره دارای نگهبان بوده‌اند و ایرانیان در ادوار مختلف نگهبانان شهری به نامهای ضابط، عسس، قراول، ناتور و غیره داشته‌اند. ولی اگر از نظم و انضباط شهری بگذریم، سایر تشکیلات و ادارات دولتی ایران جز اسم بی‌مسمی بیش نیست. قاعدتاً نیز باید چنین باشد، زیرا دستگاه دولتی وقتی به وجود می‌آید که دولت درآمد داشته باشد و بتواند مالیات وصول کند. یک طبقه از ایرانیان اصولاً مالیات نمی‌دهند...» (گوبینو، 1383: 299).

رابطه بین دولت و مردم نیز مهم است. این رابطه چندین وجه دارد. اولین وجه آن دریافت مالیات است. با توجه به مطلبی که گوبینو در مورد مالیات می‌گوید، این سؤال مطرح می‌شود که چگونه دولتی که بوروکراسی قدرتمند ندارد، زیرا مالیات نمی‌گیرد که به افراد حقوق پرداخت کند، می‌تواند اعمال سلطه کند؟ این دولت چه قدرتی دارد که موجب اشاعه استبداد شود؟ دولت که در ایران نمی‌تواند مالیات بگیرد چه قدرتی

دارد؟ همه اینها نشانه‌های فقدان استبدادی است که تاکنون از آن بحث شده است.

ویتفوگل در این زمینه مدعی استبداد آسیایی است و معتقد است:

«شواهد اشاره شده در فوق نشان از محدودیت عمل حکومت و شاه و دربار در ایران

دارد. شاهان ایرانی در همه دوره‌ها امکان هر نوع اقدامی را نداشته‌اند. آنها از طریق

نیروهایی که در نظام سیاسی طراحی شده و به عنوان تجربه بوروکراتیک ایرانی

جاری بوده به اعمال سیاست می‌پرداختند. از طرف دیگر، برای عمل دولت‌ها و

شاهان محدودیت‌هایی از طریق نیروهای ذینفوذی چون خاندان‌های بزرگ و معتبر،

صاحبان زمین، روحانیون، سیاستمداران و کاتبان و نیز صاحبان قدرت نظامی و

رهبران ایلات و عشایر و طوایف ... اعمال می‌شده است».

پایان گفتار

هرودوت در توضیح ایران کلاسیک بیش از اینکه به دین و دیگر نهادهای اجتماعی توجه کند، به مرکزیت نهاد دولت توجه کرده و جهان ایرانی را جهان دولت مدار قلمداد کرده است. این نگاه در ادبیات اجتماعی و سیاسی در مورد ایران مورد توجه قرار گرفته و منشا صورت بندی های متعدد مفهومی و نظری شده است. این صورت بندی ها عبارتند از:

1. دولت و جامعه در ایران به لحاظ نهادی و ساختاری در هم تنیده می باشند. تغییر در یکی منشا تغییرات عمده در دیگری خواهد شد. همانطور که آسیب هایشان با یکدیگر باقی خواهد ماند.

2. دولت در بسیاری از شرایط کارگزار اساسی نظام اجتماعی است و هر نوع شکل و شمایلی داشته باشد، جامعه از آن تبعیت می کند. با توضیحی که اندیشمندان جهان غربی (موسسان اندیشه در غرب از قبیل مونتسکیو، مارکس، وبر، دورکیم، هگل و ...) جهان ایرانی را همسان نظام سیاسی معرفی کرده اند که ساختار استبدادی و دیکتاتوری دارد. در نتیجه، جامعه امکان کنش مدنی نداشته است.

3. صورت بندی دولت و نظام سیاسی استبدادی و پاتریمونیال در جهان شرقی به طور خاص جهان ایرانی و پذیرش آن از طرف بسیاری موجب شده است تا جایی

برای جامعه و نیروهای اجتماعی باقی‌مانده و همه‌کاره و اثرگذار تام و تمام دولت مستبد تلقی شود. هر نوع حادثه‌ای هم در سایه دولت استبدادی توضیح داده شده است. حتی انقلاب‌های اجتماعی چون انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی را بر اساس منازعه استبداد و دموکراسی خواهی تعریف کرده که حاصل آن پیروزی استبداد بوده است. در صورتی که ما شاهد امضاء فرمان مشروطه به دست مستبدترین فرد تاریخ ایران هستیم و امضاء عبور از مشروطه را نیروهای اجتماعی غیر مستبد ممکن کرده‌اند. منازعه بین مدافعان و مخالفان مشروطه منطق عبور از مشروطه را رقم زده و زمینه بروز و ظهور استبداد رضاشاهی را فراهم کرده است. اگر این منازعه تعبیر استبدادی و در سایه نظام سیاسی نداشت، ایران بعد از مشروطه سرنوشتی دیگر داشت.

گفتار دوم

جامعه و دولت در ایران

در فرآیند تغییرات دوران معاصر

مقدمه

در این گفتار، سعی مان بر این است تا وضعیت دولت و جامعه ایرانی از یک طرف و روابط آنها با یکدیگر را طی زمان (به طور خاص در سده اخیر) مورد بررسی قرار دهیم. به نظر می‌رسد، دولت در ایران به دلیل جریان نوسازی و نوگرایی فرهنگی و اجتماعی از ساختار سنتی (شبه نظام قبیله‌ای و سلسله مراتبی) به ساختار جدیدش تغییر کرده و با اجبارهای متعدد زمانه، بخش اعظم وظایف و کارکردهایش را به نهادها و سازمانهای اجتماعی دیگر واگذار کرده است. در این فضا و شرایط است که جامعه به معنی کل (حرکت معنای مورد نظر جامعه به معنای مردم و توده به جامعه متشکل از گروهها و جریانها و سازمانها و نهادهای متعدد اجتماعی) و به معنی متکثر آن تغییر کرده است. در جاهای دیگر بحث کرده‌ام که جامعه ایرانی قدرتمندتر از گذشته شده و دولت دچار ضعف و ناتوانی. مسیر معکوسی که دولت و جامعه در ایران معاصر طی کرده‌اند، راهی شده است تا روابط بین آنها نیز از بالا به پایین به ساحت میانی (ترکیبی از سلطه و مقاومت و چانه زنی) تغییر کرده است. در ادامه نحوه و فرایند تغییرات صورت گرفته را مطرح می‌کنم.

دولت ایران؛ بازسازی یا فروپاشی

دولت در ایران از منظر متفکران و صاحب نظران ایرانی در دو طرف طیف
فروپاشی یا بازسازی قرار داشته اند. مدافعان دولت در ایران سعی در
بازسازی آن از طریق سازمان دهی نظام بروکراتیک بوده اند و مخالفان آن در
جهت فروپاشی بر اساس ارائه شواهدی مبنی بر کاهش سرمایه اجتماعی
(اعتماد اجتماعی) برآمده اند. گروه مدافعان سر سخت دولت در ایران با
اضافه و کم کردن عناصری از نظام بروکراتیک راهی در بقا و بازسازی آن
جستجو می کرده اند. این سنتی است که از دوره تاسیس دولت مدرن در ایران
از عصر قاجاریه تا کنون پی گیری شده است. در جایی دیگر این وضعیت
را تحت عنوان "نوسازی جاده ای" و "نوسازی اداری" یاد کرده ام. رضاشاه
را به عنوان نماد نوسازی جاده ای نامیده ام (آزاد ارمکی، 1398). تعبیر
محوری مدافعان دولت برای بقا و بازسازی آن به سمت سیاست گذاری، نقد،
و بازبینی مکرر عناصری از نظام اداری کشور کشانیده است. از نظر آنها،
این سیاست زمینه سامان نظام اداری و در نهایت بقای دولت و حکومت می
باشد. یکی سازمانی و نهادی را بر کل نظام اداری اضافه کرده و دیگری به
حذف آن اقدام کرده است. به طور خاص می توان از جدالی که بین حکومت
گران ایرانی در دو دهه اخیر وجود داشته اشاره کرد. یکی برای برای برنامه
های توسعه، به تقویت و تکثیر سازمان برنامه و بودجه پرداخته و دیگری اقدام

به انحلال آن کرده است (سیاست های دوگانه دولت خاتمی و احمدی نژاد). آنچه برای ایران باقی مانده است، نظام اداری بزرگ و پرهزینه بوده است. در مقابل، رویکرد فروپاشی بوده است. شارحان اصلی این رویکرد تابع نظریه استبداد آسیایی بوده و محققان اجتماعی و سیاسی در ایران به بیان نتایج تحقیقاتی شان در مورد روند کاهشی سرمایه اجتماعی (کاهش اعتماد بین دولت و ملت) اشاره کرده اند⁶. کاهش سرمایه اجتماعی در ایران را به عنوان عمده ترین نشانه در مسیر فروپاشی قرار گرفتن دولت قلمداد کرده اند.

شواهد نشان از ناکافی بودن هر یک از دو جهت گیری در توضیح وضعیت دولت و جامعه در ایران است. زیرا ضمن اینکه دولت دچار تغییرات بینادین شده است، جامعه نیز تغییر کرده است. جامعه ایرانی از ساختار سنتی به مدرن تبدیل شده است. بدین لحاظ است که از وضعیت جامعه ایرانی تحت مفهوم "مدرنیته ایرانی" در طول بیش از دو دهه اخیر سخن گفته ام (آزاد ارمکی، 1379).

تغییراتی که در دولت در ایران طی دوران معاصر به وقوع پیوسته است اشاره می شود.

⁶ برای توضیح بیشتر می توان به گزارشی تحت عنوان "سرمایه اجتماعی" که به سفارش وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی با مدیریت و اجرای بعضی از جامعه شناسان ایرانی انجام شده است، اشاره کرد. این تحقیق در چندین مرحله در طول دو دهه اخیر انجام شده است. نتایج کلی تحقیق نشان از کاهش سرمایه اجتماعی به اشکال و قالب های گوناگون دارد.

1. در گذشته تاریخی ایران، اصلی ترین نزاع ها دولت علیه دولت بوده است. دولت‌ها وقتی مستقر بوده اند، کمتر به واسطه نیروهای داخلی مورد چالش عمده قرار داشته اند. بیشترین چالش علیه آنها که به فروپاشی شان می انجامیده است، از طرف گروه‌های رقیب، دولت‌های همسایه، و یا حوادث طبیعی از قبیل بیماری های خطرناک و سیل و زلزله بوده است. اثرات این مخالفت ها وقتی به ظهور می رسید که دولت در ضعف سیاسی و اقتصادی و فرهنگی بود و الا مخالفتها امکانی برای فروپاشی آنها فراهم نمی ساخت. در حالی که در دوره جدید، بازی دولت‌ها متفاوت شده است. دولت‌ها بیشتر به واسطه جامعه مورد چالش قرار می گیرند. نیروهایی که عاملیت به قدرت رسیدن آنها بوده یا نیروهایی که طی حیات دولت‌ها بر اثر سیاست های نوسازی، به وجود آمده اند، مورد نقد و در نهایت اعتراض و فشار برای تغییر (فروپاشی) قرار می گیرند. این نوع رابطه دولت با دیگری اش (در مرحله قدیم نیروی خارجی و در دوره جدید نیروهای داخلی) موجب شده است تا با صورت جدید دولت در ایران روبرو باشیم.

2. در نظام‌های سیاسی ایرانی امروز، نظام کارشناسی و متخصصان در قالب گروه‌های متعدد از اهمیت بسیار زیادی برخوردار می باشند. در حالی که در گذشته افزون بر شاه و صدر اعظم و دربار، نیروی دیگری وجود نداشت. حتی تا قبل از تاسیس دولت جدید، در دوره پهلوی، با ارتش مستقر در خدمت حاکمیت دولت‌ها روبرو نیستیم. دولت‌ها در زمان خطر به جمع اوری نیرو می پرداختند یا

اینکه امنیت مناطق به عهده قبایل و نیروهای محلی واگذار می شده است. حضور بنیادین گروه‌های متخصص متکثر موجب شده است تا نظام بروکراسی وسیع در ایران شکل بگیرد. تکثر نیروی متخصص مرتبط با نظام سیاسی، منشا توسعه یافتگی دولت از یک طرف و بروز چالش‌های مهم درون حاکمیتی شده است. به طور مثال، نزاعی که بین نیروهای اداری و علمی، بین نیروهای فرهنگی و سیاسی، بین نیروهای امنیتی و نظامی و ... در دولت ایران وجود دارد، حکایت از ظهور صورت جدید نظام سیاسی در ایران است. نظام سیاسی در ایران فقط به شخص رهبر، رئیس جمهور و تعداد محدود مرتبط با آنها تعریف نمی شود. نظام سیاسی متشکل از عناصر بسیار می باشد که بعضا با هم متعارض هم می باشند. ساحت مستقر معارض بین نیروهای نظام سیاسی، هم موجب ضعف و هم قدرت نظام سیاسی شده است.

3. در ایران دولت اصلی ترین نهاد اجتماعی بوده و باقی نمانده است. این نهاد ضمن اینکه در ساختن جامعه ایرانی نقش عمده و مرکزی داشته است در ویرانی آن نیز تعیین کننده بوده است. رابطه دولت و جامعه در ایران به گونه ای بوده است که هر نوع تغییر در هر یک دیگری را تابع خود ساخته است.

مردم؛ توده بی شکل یا جامعه متکثر

اگر به منابع قدیمی مراجعه کنیم، کمتر تصویر دقیقی از مفهوم جامعه می توانیم بیابیم. فلاسفه اجتماعی بیشترین تلاششان نشان دادن تمایز انسان با حیوان است. وجه تمایز مورد نظرشان در داشتن قوه نطق و عقل و اندیشه می باشد. بدین لحاظ از طبع اجتماعی برای جمع شدن و تشکیل گروه، خانواده، دولت و مدینه استفاده شده است. جامعه مورد نظر متفکران گذشته، جمع افراد می باشد در حالی که جامعه از نظر ما به امری مستقل و منفک و بر افراد تا جمع و نتیجه اجتماع افراد می باشد.

در دوره مدرن، ما با پدیده "توده" و "جمع" در مقابل بازهم فرد و حکومت روبرو هستیم. در این زمینه دیدگاههای متعددی شکل گرفته است. اندیشه ورزی پس از عصر مشروطه، تا بحرانهای اجتماعی بعد از انقلاب اسلامی، همه در حول و حوش مفهوم توده و جمع به معنای جامعه بوده است. توده ای که متشکل است و قواعدی هم چون طبیعت دارد و بدین لحاظ نظریه های اصلی مطرح در این دوره متأثر از تکامل گرایی اجتماعی است. اندیشه ترقی و پیشرفت در مقابل اندیشه ثبات بر اساس قوانین عام سامان می یابد. انسانی که در این زمانه زیست می کند، تابع قوانین اجتماعی بوده و در جهت همشکلی عمل می کند. در همین دوران است که دولتهای مقتدر و قدرتمندی که توان مداخله گری در حیات فردی و جمعی دارند، بر سر کار می آیند.

نزاع روشنفکران مارکسی با غیر مارکسی در فرم تا محتوای جامعه می باشد. هر دو جامعه می بایستی از وضعیت فعلی عبور کند و به وضعیت بهتر که متعالی تر است

برسد. منطق حرکت هم تن دادن به قوانین است. یکی از قوانین مسلم طبیعت و دیگری از قوانین الهی یاد کرده است. فرد در این میانه تنها قدرتی که دارد تن دادن به شرایط و قاعده ها می باشد.

با توجه به تمرکز چالش های بنیادین و کسب تجربه های مهم اجتماعی ریشه دار در انقلاب مشروطه، حوادث و بحرانهای بعد از آن، انقلاب اسلامی، جنگ عراق علیه ایران و بحرانهای بعد از آن، دوره فروپاشی ایدئولوژی ها فراهم شد. اولین فضای ایدئولوژیکی که به بحران رسید، مارکسیسم به اشکال گوناگون آن می باشد. (از مارکسیسم ارتودوکس، مارکسیسم روسی ایرانی، حزب توده، مارکسیسم لیبرال، و مارکسیسم دینی...). فضای چپ ایدئولوژیک در ایران دچار فروپاشی شد و نوبت به جولان دادن ایدئولوژی های راست به اشکال گوناگون شد. از ملی گرایی، سنت گرایی، اسلام گرایی، و ... تا لیبرالیسم و نئولیبرالیسم وطنی به دلیل رویکرد تام گرایی شان و تاکید به تن دادن به قوانین عام برای رسیدن به توسعه و پیشرفت، همه طی چند دهه طولانی جولان دادن، دچار بحران شدند و پایان آنها به سرآمد. شرایطی که من از آن "پایان دوره ایدئولوژی ها" در ایران یاد کردم، زمینه قد علم کردن حیات اجتماعی با منطق الزامهایش شد. در این زمانه بود که جوانان و جوانی، زنان و زنانگی، مردان و ...، روحانیون و دین خواهی، روشنفکران و سکولاریسم، بوروکراتها و عقلانیت و ... همراه با تنوع حضور گروههای اجتماعی در موقعیت

های متعدد به میدان آمدند. من این شرایط را شرایط ظهور جامعه به معنای امری واقعی، بیرونی، و متکثر می دانم.

در شرایط جدید است که ما شاهد انتقال از عرصه اجتماعی بودیم که در آن توده به معنای عام و همشکل وجود داشت به دوره ای که جامعه متشکل یا جامعه متراحم، جامعه متشکل از گروههای اجتماعی و طبقات اجتماعیو ... مردم از افرادی بی شکل که به واسطه پدیده ای چون قبیله و دولت سامان می یافته اند به کسانی که در فضایی چون جامعه (کالبد و ساختار) صورت بندی های متعددی در قالب گروههای اجتماعی جلوه گری کرده اند. من جامعه ایرانی را در مرحله ظهور می دانم و حضور انرا ضربدری (طولی/عرضی) می دانم. طولی به دلیل ساختار سلسله مراتبی که شبیه قبیله است و عرضی به دلیل حضور افراد در گروهها و موقعیت ها و سازمانها و نهادهای متعدد می باشند. این وضعیت موجب شده است تا جامعه متکثر و پیچیده و متعامل و متضاد با هم باشند.

پایان گفتار

با توجه به شرایطی که به آن در فوق اشاره کردم و مدعی شدم که دولت به معنای تنها کنشگر و جامعه امری تابعی (انسانهایی جدا شده از حیوانات رها شده یا قالب بندی شده در هیئتی به نام توده) عبور کرده و دولت نهادی متعامل با نیروهای متعدد اجتماعی صورت بندی کننده حیاتجامعه باشند. در این وضعیت دیگر نمی توان مدعی شد که دولت در ایران همه کاره است یا هیچ کاره است. نه می توان انرا عاملیت تام حوادث نامید و نه انرا در مسیر فروپاشی.

گفتار سوم

رابطه مردم و دولت در شرایط کرونایی

مقدمه

کرونا در دوره جدید با ظهورش و نوع حضوری که پیدا کرده و میل و اراده به ماندن دارد، در جهت تغییر ساختار اجتماعی جهان و ایران می باشد. چون این پدیده همراه با "مرگ مرموز و ناشناخته" می باشد، موجب اضطراب و ترس و ... برای همه می باشد. بدین لحاظ هیچ فردی و گروهی و سازمانی به تنهایی نمی تواند در این معرکه خونین شرکت کند. حضور همه برای برون رفت از این بحران ضروری تشخیص داده شده است. بدین لحاظ نه دولت به تنهایی و نه مردم بدون اعتنای به کنش و سازماندهی نظام سیاسی می توانند کاری از پیش ببرند. این استکه در این شرایط ناخواسته به همکاری تا تبعیت از نظام سیاسی یا سرپیچی مردم نسبت به نظام سیاسی دعوت شده اند. اساس این همکاری را می توان ظهور نوع خاصی از تقسیم کار اجتماعی با بازیگری نظام تخصصی دانست. در ادامه سعی ام بر این است تا ابعاد این همکاری اجباری به تقسیم کار اجتماعی تخصصی را نشان دهم.

به میزانی که ابعاد این تقسیم کار اجتماعی را توضیح خواهم داد، از فضای حاکم بر ذهن روشنفکری ایرانی و سیاست گرایان معترض و مدعیان اعمال سلطه متاثر از نظریه استبداد ایرانی فاصله می گرفته ام. زیرا اگر بحث را بر اساس مفروضات بنیادین نظریه استبداد آسیایی (با هر نوع رویکرد آن چون مونتسکیویی، کاتوزیانی،

و...) عمل دولت را از سر اضطرار و اجبار جهانی و تن دادن مردم را از سر استیصال باید توضیح دهم. جهت گیری نظری استبداد ایرانی، علت این کنش دوگانه تعارضی دولت و مردم را به دلیل شرایط خاص کرونایی که کسی اختیاری در عمل دیگری ندارد، باید دید نه انتخاب هر چند اجبارگونه که حاصل آن به همکاری تبدیل شده به تقسیم کار اجتماعی باشد. مدعیان نظریه استبداد آسیایی منطق همه جدالها و اتفاقات جهان ایرانی را دور شدن دولت و ملت از هم و وصل شدن مجدد آنها می دانند. به دلیل وقوع شرایطی چون جنگ، سیل، زلزله، وبا، و ... و کرونای جدید، دولت و ملت به هم نزدیک می شوند تا بتوانند با هم به ستیز برخیزند نه راهی برای عمل مشترک بیابند. در مورد چیستی و اثرات کرونا در پی بررسی فرضیه کلاسیکی هستیم که در مورد ایران (رابطه مردم و دولت و نظام سیاسی) وجود دارد. فرضیه ای که به صورت یک قانون درآمده و رفتار مردم و دولت را در همه شرایط مورد قضاوت قرار می دهند به شرح زیر است:

جدالافتادگی و در نهایت تعارض بین ایندو در شرایطی چون ویروس کرونا تشدید شده و هر ان بایستی منتظر شرایط تعارضی و در نهایت تزاومی بین آنها باشیم.

قبول مفروضات بنیادین نظریه استبداد آسیایی ما را به قبول دوگانه بینادین ملت و دولت در ایران وا می دارد. اگر هم ضرورت یا اجباری در همراهی

دولت و ملت در شرایط بحرانی به وجود آید، در همان نطفه تضاد بین آنها شکل می گیرد. به عبارت دیگر، در چیستی رابطه بین آنها در شرایط بحرانی (طبیعی یا اجتماعی) گفته شده است که جامعه به واسطه دولت برپا می شود و بحران به اقتدار و استبداد می رسد که در نهایت مردم را کنار زده است و در زمان فقدان جامعه، دولت به ضعف گراییده است و شکست پیشه کرده است. قصد دارم که این فرض را مورد آزمون تاریخی قرار دهم.

توضیح رابطه آنها در شرایط فعلی. در شرایط فعلی انتظار می رفت با گستردگی که میان مخاطبان تز فروپاشی سیاسی و اجتماعی بود، دولت در ایران سقوط کند. شرایط نشان از راه دیگری می کند. خصوصا اینکه از مون وضعیت فعلی جامعه ایران، با خودش نمی بایستی مورد قیاس قرار گیرد. می تواند با جوامع دیگر خصوصا جوامع توسعه یافته چون کشورهای اروپایی و امریکایی مورد مقایسه قرار داد.

ویژگی های رفتاری مردم در دوران کرونا

ویژگی های رفتاری مردم در رویارویی با کرونا. رفتار مردم ایران در مقایسه با دیگر کشورها در شرایط کرونایی را در بعضی ابعاد به شرح زیر می توان بازگو نمود:

1. خرید کالا و تاراج کردن بازار. یکی از اصلی ترین مواردی که در جامعه ایرانی مشاهده شد نحوه عمل مردم ایران در شرایط بحرانی است. مردم ایران در دو سال گذشته (با شروع همه جانبه تحریم های آمریکا که به افزایش نرخ دلار و کاهش ارزش پول ملی و در نهایت گرانی سه برابری کالاها و خدمات روبرو بود) کنشی خاص داشتند که انرا بایستی نوعی ترس از موقعیت یا ضدیت با نظام سیاسی قلمداد کرد. در این زمان بود که همه رسانه ها و افراد ذی نفوذ معارض نظام سیاسی از فروپاشی سخن گفتند و مسئولان کشور نیز با بی اعتنایی به بی تصمیمی رسیدند. در همین زمان بود که اکثریت معترضان بر اساس کاهش اعتماد اجتماعی و نرخ منفی رشد، به انتظار فروپاشی بودند. با این وجود، نظام سیاسی به دلایلی چند از این بحران عبور کرد و در مسیر قرار گرفتن به بحرانهای دیگر ناشی از سیل و زلزله، احتمال رویارویی با امریکا قرار گرفت. با فراگرفتن تمام عیار زندگی مردم ایران به واسطه کرونا، به نظر می آمد مردم ایران با یورش به بانکها، فروشگاهها، خانه های ثروتمندان و صاحبان ثروت و ... دوره فروپاشی نظام سیاسی را نزدیک تر کنند. حداقل آنها می توانستند مانند مردم شهر لندن، سانفرانسیسکو، واشنگتن دی سی، نیویورک سی تی و ... به خرید تمام کالاهای مورد نیازشان بپردازند. این اتفاق در ایران نیفتاد. چرا؟ در این زمینه چندین علت عمده وجود دارد که به شرح کلی آنها می پردازم:

2. واکنش‌ها شدن مردم در مقابل بحرانهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی. مردم ایران در طول نیم قرن اخیر همیشه در معرض بحرانهای متعدد بوده اند. در بیشتر زمانها و دوره ها مردم با حوادث مهم و نفس گیر روبرو بوده اند. اصلی ترین آنها عبارتند از: بحران های ناشی از انقلاب به تعارض بین گروههای سیاسی و جنگ و جدالهای قومی و طایفه ای ، بحرانهای ناشی از ورود به جنگ عراق علیه ایران و اشغال سرزمین و کشته شدن و زخمی شدن بسیاری از مردم تا بحران اقتصادی (نزاع فقرا و ثروتمندان) متأثر از پروژه نوسازی و سازندگی، از بحران در نظام سیاسی به لحاظ ناکارآمدی تا بحرانهای ناشی از تعارضات درون شهری، از بحران رابطه با امریکا تا بحرانهای متعدد سیاسی بین جناح های متعدد سیاسی، از بحران های ناشی از حوادث طبیعی مثل سیل و زلزله تا بحران احتمال جنگ با امریکا، و در نهایت رسیدن به بحران ناشی از ویروس کرونا. همه اینها به نوعی به مقاومت ساختاری و اجتماعی در ایران کمک کرده است. در مقابل در کشورهای غربی، بحرانهایی احتمالی چون بحران زیست محیطی یا بحران نابرابری در کل نظام طرح بوده تا در زندگی تک تک مردم.

3. ساماندهی حیات اجتماعی ایرانی هنوز هم بر اساس پیوند و تعارض بین نهادی (نهادهای دین و دولت و خانواده) می باشد. اکثر مردم ایران در خانواده زیست می کنند و مسائل عمده آنها به شکلی ریشه دار در خانواده و معطوف به خانواده می باشد. این مسائل یا از طریق دین و دولت به سامان می شود یا اینکه نهاد دین و

دولت در تغییر شکل دادن آنها موثر می باشند. بدین لحاظ است که جامعه ایرانی به نوعی به لحاظ ساختاری با تعارض بین نهادی زیست میکند. حضور این سه نهاد به طور تعاملی و تعارضی، امکان های متعدد عمل برای افراد فراهم ساخته است. به طور مثال وقتی در مقابل کمبودی قرار می گیرند، با همه مشکلاتی که در نظام حمایتی رسمی وجود دارد، خانواده به معنای گسترده آن حامی افراد می باشد. همانطور که دین از طریق پیوندهای اجتماعی و سازمانی با مردم ایران نقش آفرینی می کند. نهاد دولت نیز به اشکال متفاوتی در این زمینه موثر می باشد.

4. نظام مشاغلی که به حوزه تولید و خدمات اختصاص دارند به شکلی خانواده گی ساماندهی شده اند. این ساماندهی نه بر اساس دستور یا سیاستی بوده است بلکه به لحاظ ساختاری می باشد. اشاره به بعضی از مشاغل در ایران نشان از این وضعیت دارد. بیشتر خواربارفروشی های ایران متعلق به منطقه خاصی از تبریز می باشند (دریانی ها). بیشتر آرایشگاهی ها از شهرهای شمال، جواهرفروشان

5. اکثر شهرهای ایران، مملو از مغازه و فروشگاههای کوچک و بزرگ می باشند. بدین لحاظ است که شهر تهران را می توان شهر مغازه ها دانست. صاحب هر یک از مغازه ها، فردی است که متعلق به خانواده خاصی می باشد. بدین لحاظ محصولات مورد نیاز افراد حتی دورتر از خانواده، به واسطه فروشگاه تامین می

شد. در حالی که در غرب، ما با وجود فروشگاههای بزرگ مدیریت می شوند و اجتماع افراد در آن دیده می شود.

6. درک مردم از بهداشت و درمان به لحاظ فرهنگی. مردم ایران با توجه به آموزه های دین شان، نظافت را نشانه دینداری میدانستند. بدین لحاظ در این زمینه تا حدود زیادی بهداشت را رعایت می کردند. در این زمینه البته بین مردمان شهری و روستایی، فقیر و غنی، مدرن و سنتی و ... تفاوت های عمده ای وجود دارد که در فرصتی دیگر به آن خواهیم پرداخت. اما مهم بودن نظافت و بهداشت موجب شده است تا بسیاری از غذاها تهیه و خورده نشود. تا حدود زیادی فاصله نسبتاً زیادی بین انسان ایرانی و طبیعت وحش وجود دارد. در مقابل، به دلیل پایین بودن سطح زندگی، مردم ایران فرهنگ بهره گیری از امکانات محدود و قابل دسترس را دارند. اگر به غذاهای مورد استفاده مردم در هر ناحیه و منطقه جغرافیایی و فرهنگی توجه کنیم این معنا بدست خواهد آمد. در منطقه گرمسیر در تابستانها، غذای اصلی مردم به طور کلی، آبدوغ خیار بوده است. همانطور که تهیه و مصرف انواع آش ها و غذاهایی که با حبوبات و سبزی تهیه می شود، و غذای عمومی مردم به اشکال گوناگون تحت عنوان "آبگوشت" نشان از رعایت بسیاری از اصول بهداشتی می باشد. مقاومت مردم ایران در بهره گیری از غذاهای رستورانی در مدت طولانی ضمن این که منطق اقتصادی داشت (به دلیل گرانی آن در مقایسه با غذای خانگی)، پخت و مواد آن هم مورد نظر بوده است.

7. نوع رفتار مردم به حوزه بهداشت و درمان. شرایط اشاره شده در فوق، نشان از این دارند که مردم ایران کمتر می‌توانستند از طریق بدی بهداشت و خوردن غذا بیمار شوند. اگر هم بیماری در پیش بود، مردم ایران با توجه به درمان سنتی (بهره‌گیری از داروهای گیاهی و حیوانی) به معالجه خود اقدام می‌کردند. استفاده از عرقیات و بخور و دم‌نوش‌های متعدد به معنای توانایی بهتر در ایجاد فضای بهداشتی و درمانی برای بیماری‌های عمومی بوده است. در نتیجه، در مقابل هر بیماری، مردم ایران بر اساس سبک زندگی‌شان به دکتر مراجعه نمی‌کرده‌اند. ظهور ویروس کرونا، نیز نتوانسته است آنها را به حضور تمام در بیمارستانها وادارد. در ایران تا کنون پدیده‌ای تحت عنوان "هجوم به مراکز بهداشتی و درمانی" دیده نشده است.

8. سیاست‌های دولتها در ایران در جهت پیوند زدن مردم با نظام بهداشت و درمان بوده است. اما هنوز هم جمعیت کثیری از مردم ایران در بهره‌مندی از خدمات درمانی دچار مشکل می‌باشند. خدمات درمانی و بیمه همگانی هنوز فراگیری کامل ندارد. در صورت وجود بعضی از سیاست‌ها، نظام بهداشت و درمان توان پاسخ دادن به همه نیازهای بهداشتی و درمانی مردم را نداشته است. در نتیجه مردم ایران در بهره‌گیری از خدمات بهداشتی و درمانی چندین راه در پیش داشته‌اند که به بعضی از مهم‌ترین‌شان اشاره می‌شود:

9. به لحاظ طبقاتی شدن حوزه بهداشت و درمان، صاحبان ثروت و صاحبان بیمه بهداشتی و درمانی خوب، بدون کمترین دل نگرانی در صورت وقوع هر نوع حادثه ای می توانسته اند از خدمات نظام پزشکی بهره گیری کنند. اما افراد فقیر و زیر فقر، در این وضعیت بیشترین مشکلات را دچار می شده اند.

بیشتر مردم ایران به لحاظ فقدان سیستم پزشکی عمومی "پزشک خانواده"، در صورت ظهور بیماری حاد، به دکتر و سپس به بیمارستان مراجعه می کرده اند.

بیشتر مردم ایران، شیوه های خود درمانی و درمان های سنتی را پیشه کرده اند. بدین لحاظ هزینه کمتری برای بهداشت و درمان در شرایط معمولی می داده اند. در هر خانواده یکی با دانش عمومی نسبت به طب سنتی، مجوز بهره گیری از داروهای سنتی را به دیگران می دهد. هنوز اثراتی از حکیم باشی های سنتی در خانواده ایرانی وجود دارد.

توسعه طب سنتی در ایران امکان دیگری شده است برای بسیاری از مردم که برای بیشتر بیماری هایشان از رفتن به دکتر متخصص اجتناب کنند. از طرف دیگر، افراد درگیر و صاحب کسب و کار در طب سنتی، مخالف و منتقد طب جدید بوده و در مقابل با ارجاع به متون سنتی فرهنگی و دینی، شواهد بسیاری در برتری طب سنتی دارند. تقابل اشاره شده، راهی شده است برای تجارت برای صاحبان طب سنتی و کمتر هزینه کردن مردم برای بهداشت و درمان در طب سنتی.

ویژگی های رفتاری دولت در شرایط بحران

اگر فرض را بر نظریه استبداد ایرانی در توضیح رفتار دولت بگذاریم، هر سیاستی که دولت در ایران دنبال کرده است اغواگری و خطا و خیانت وجود داشته است. در غیر این صورت، با ارجاع به واقعیات جاری و مقایسه وضعیت دولت ایران با دیگر دولتهای خارجی (به طور دولتهایی که معیار دولتهای قوی و دارای امکانات بوده اند)، می توان به نوعی از رفتار طبیعی و موقعیتی یاد کرد. بسیاری از انتظارات مورد نظر جامعه از طرف دولت مورد توجه بوده است. در ادامه به اصلی ترین ویژگی ها اشاره می شود:

1. جدی گرفتن ویروس از زمانی که نظام کارشناسی به آن توجه کرده است.
2. ایجاد نظام واحد فرماندهی و واگذاری هم امور به آن: "ستاد ملی کرونا در ایران"
3. همراهی فوق قضائیه و قوه مقننه با آن
4. همراهی نهادهای دینی و مذهبی
5. محوریت دادن به نقش و تشخیص کارشناسان نظام بهداشت و درمان در ایران. این اولین اقدام جدی بوده است که متخصصان وارد میدان شده اند.
6. سیاست گذاری در حوزه کرونا، با توجه به تجربه ملی و جهانی.
7. سیاست های مالی و پولی

8. سیاست های آموزشی و فرهنگی

9. سیاست های اجتماعی

10. سیاست های بهداشتی و درمانی و ...

11. اولویت بندی بیماران: تقدم حامله ها، و ...

سرنوشت دولت در شرایط بحرانی

با توجه شرایط اشاره شده، با این سوال روبرو هستیم: " چرا مردم دولت را هو نکردند و انتظار کسانی که فروپاشی نظام سیاسی را داشتند، تایید نکردند؟ " در ایران افراد به چند دلیل عمده راه خودشان را رفتند.

1. اول اینکه به دولت پناه نبرده بودند در حالی که در غرب عادت به پناه بردن به سازمانهای رسمی و دولت داشتند و در این شرایط احساس بی پناهی کردند.
2. دوم، نهادهای حمایتی در خارج بیشتر رسمی بودند که دچار مشکل شدند ولی در ایران خانواده و نظام خویشاوندی و همسایگی بود.
3. سوم کسی نماند که دولت را هو کند در حالی که در غرب همه بودند که دولت را هو کنند. هزینه دولت در غرب بسیار زیاد است در حالی که در ایران کم. در نهایت نوعی بازگشت دولت به عرصه عمل اجتماعی در ایران پیش آمد

4. در نهایت نوعی هویت یابی اجتماعی در ایران شکل گرفت و نهادی چون خانواده و نهادهای مردمی در ایران هویت جدید یافتند. گفتمان جدید حمایت بر اساس بنیانهاصل شد در حالی که گفتماناصلی در غرب نقد نظام سیاسی و ... شد.

پایان گفتار

به نظر می آید به نوعی ما با "بازگشت دولت" در صحنه تصمیم گیری روبرو هستیم. این بازگشت ضمن اینکه نشان از عبور از "تذ فروپاشی" هستیم، امکانی برای طرح مشخصات رفتاری و سازمانی و سیاستی "دولت مدرن کارآ" فراهم می شود. بعضی از ابعاد این وضعیت عبارتند از:

1. همراهی بخش های عمده نظام (بخش سیاست گذاری، فرهنگی، قضایی، قانونی و اجرایی)
2. ارائه گزارش های واحد با نقش افرینی کارشناسان و متخصصان
3. همراه شدن واحدهای نظامی و امنیتی تا مقدم شدن آنها
4. یکسان سازی سیاست های رسانه ای (وحدت و وفاق بین رسانه های راستگرا و چپگرا در ارائه آمار و ارقام و طرح سیاست ها)، در حالی که قبل از شرایط کرونا، اصول گرایان هر چه که به واسطه افراد درگیر در حکومت ارائه می

دادند اعتراض کرده و در بعضی از مواقع آنها را به استهزاء می گرفتند و همین روش به واسطه اصلاح طلبان صورت می گرفت.

5. واگذاری گزارش کارشناسی در دو سطح متفاوت: سطح کلان به واسطه رئیس جمهور و در سطح کارشناسی و سازمانی به واسطه سخنگوی وزارت بهداشت و درمان.

گفتار چهارم

نظام سیاسی ایران در شرایط بعد کرونایی

مقدمه

اگر گذشته را چراغ راه آینده بدانیم، دولت در ایران هر نوع عمل و کارکردی در دوره کرونایی از خود نشان دهد، نحوه حیاتش در شرایط بعد کرونایی اش را خواهد ساخت. به نظر می‌رسد، در مجموع دولت در ایران با همه مشکلات و نابسامانی‌های اجتماعی و تنگناهای اقتصادی ناشی از تحریم و تعارضات درونی (راست‌گرایی و چپ‌گرایی و میانه‌روی) مانند دولتهای دیگر حتی در بعضی از سطوح بهتر از دولتهای اروپایی و امریکایی در دوره کرونا وارد عمل شده و جهت مدیریت و به سامان کردن این جریان موثر واقع شده است.⁷ دولتی که بسیاری انرا در مرحله فروپاشی می‌دانستند و تلاش دولت آمریکا با سیاست‌های تحریمی همه‌جانبه در این زمینه برنامه‌ریزی کرده بود، توانسته است با اتکاء به نظام کارشناسی و تخصصی حوزه بهداشت و درمان از یک طرف و همگرایی سازمانی و اداری و سیاسی بهتر از دولت‌های دیگر عمل کند.

⁷ قصدم این نیست تا ضعف‌های مهمی که دولت در نحوه و زمان ورود به شرایط کرونایی داشته است را کم جلوه دهیم. دولت در ایران به دلیل مشکلات ساختاری، ضعف ناشی از تحریم، بی‌اعتنایی به نظام کارشناسی، و ناتوانی در میزان خطری که در پیش است، به طور جد و اساسی مورد نقد و حتی در بعضی از سطوح مورد بازخواست می‌باشد. ولی نظام سیاسی ایران در مقایسه با کشورهای که از ضعف‌ها و مشکلات ایران بدور بوده‌اند، گام مهم‌تر و پیشروتری برداشته است. شاید بعد از جنگ، اولین باری است که نظام سیاسی در ایران توانسته است نقش محوری و بنیادین در حل مسله در سطح ملی را به عهده بگیرد.

در این قسمت سعی ام بر این است تا کمی در مورد آینده دولت در ایران سخن بگویم. فرض بنیادینم این است که دولت در جامعه بعد از کرونا، به نیرویی فعال تر و موثرتر در مقایسه با گذشته اش ظهور خواهد کرد و خواهد توانست با دگرذیسی درونی به لحاظ گفتمانی و نیروی اجتماعی، در سامان اجتماعی و پروژه توسعه و دموکراسی در ایران نقش آفرینی کند.

سرنوشت دولت در شرایط بعد کرونایی

همیشه مردم ایران به طور خاص گروه‌های اجتماعی و سیاسی منتقد مدعی اصلاح‌گری، احتمال بازگشت نظامی‌ها به قدرت را با شیوه‌های کودتایی جدید (حذف تمام عیار رقیب و به دست گرفتن همه قدرت با حضور نظامیان بدون لباس در حوزه‌های متعدد تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری و اجرا) را داشته‌اند. در طول چند دهه گذشته بارها این نوع نگاه به دولت در ایران در فضای مجازی و سپس فضای عمومی مطرح و اضطراب و ترس همراه با انتظار را به همراه داشته است. شرایط کرونایی که به نوعی واگذاری همه موقعیت‌ها و فرصت‌ها به دست دولت مستقر به همراهی نیروهای امنیتی و نظامی می‌باشد، آیا جای طرح مجدد "استقرار دولت شبه نظامی" وجود ندارد؟ این سوال وقتی از اهمیت بیشتری برخوردار است که در انتخابات مجلس قبل از شروع جدی کرونا، اصول‌گرایان منتقد و حتی معترض اصلاح‌طلبی

و اعتدال گرایی به پیروزی قاطع دست پیدا کرده اند. اینکه پیروزی با مشارکت کم مردم بوده است، در شرایط بعد کرونایی خیلی جای بحث نخواهد داشت. در آن شرایط، اصولگرایان رادیکال یکبار دیگر به صحنه قانونگزاری خواهند آمد و در جهت کسب پیروزی در انتخابات دوره جدید ریاست جمهوری تلاش جدی خواهند کرد. آیا پیروزی اصول گرایان در شرایط بعد کرونایی (چند ماه آتی) در مجلس می تواند زمینه ساز حذف رقبای اصلاح طلب و اعتدال گرا در مدیریت کشور نباشد؟ اگر این اتفاق افتاد، جامعه ایرانی با حاکمیت یکپارچه روبرو شده و دو پروژه دموکراسی و صلح به حاشیه رفته و پروژه همسان سازی اجتماعی و فرهنگی از یک طرف و تنش زایی با جهان (خصوصاً جهان اروپایی و امریکایی) در دستور کار قرار خواهد گرفت. برای مدیریت این نوع سیاست در سطح ملی و جهانی، چاره ای به جز تن دادن به دولت یکپارچه و سلطه گرا وجود نخواهد داشت.

آنچه در شرایط بعد از کرونایی مانند بسیاری از وضعیت های پیش آمده قبلی در ایران کمتر مورد توجه قرار خواهد گرفت، بی اعتنایی به جریانهای جدید اجتماعی می باشد. معمولاً گروه پیروز در حوزه سیاسی (در شرایط بعد کرونایی، اصول گرایان پیروز) را به گمراهی خواهد برد، وضعیت جامعه ایرانی و نوع تجربه ای است که دولت در شرایط کرونا پیدا کرده است. در این قسمت، اثراتی که کرونا بر ساختار

سیاسی کشور گذاشته و شرایط بعد کرونایی را متفاوت از قبل حتی قبل تاریخی اش کرده است، اشاره می شود. این شرایط و ویژگی ها عبارتند از:

1. جامعه ایرانی با حضور دولتی که تجربه ورود و خروج از بیماری کرونا، هیولای

قرن بیست و یکم، را در کارنامه اش دارد، روبرو می باشد. هر چند که کرونا

پدیده ای عمومی و جهانی شده است، اما بعضی کشورها مانند ایران، چین،

اسپانیا، ایتالیا، انگلیس، و آمریکا بیشتر از مابقی درگیر بوده و تجربه های بیشتر

و موثرتری در حوزه بهداشت و درمان و پیشگیری از بیماری های عفونی بدست

آورده اند. این تجربه ها قطعا ابزار و امکانی برای بازبینی ساختاری نظام سیاسی

در ایران مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

2. ظهور نیروهای متکثر حوزه بهداشت و درمان به عنوان بخش رسمی و تا حدودی

مدنی ایران، نیز در سازمان دادن به ساخت سیاسی ایران بعد کرونا تعیین کننده

خواهد بود. تا زمانی پیش پزشکان به نیرویی مطرود و ثروت اندوز شناخته می

شدند. صفت اکثر پزشکان چپاول تا خدمت و ایثار بوده است. در حالی که شرایط

کرونایی و مشارکت این نیرو، اهمیت یافتن خدمت و ایثار می باشد. از طرف

دیگر، افزون پزشکان، ایران فردا با نقش افرینی جامعه پرستاران و پیراپزشکان

و ... روبرو خواهد بود. هر یک از این گروه های تخصصی ضمن اینکه جهت

ارتقاء منزلت و موقعیت شغلی شان تلاش خواهند کرد، در حوزه سیاست و

فرهنگ و جامعه نقش‌هایی جدید خواهند یافت. این نیروها می‌توانند ضمن اینکه نیروی مهم و مشروع مدعی تغییرات باشند، رقبای مهم راست‌گرایان رادیکال نیز تبدیل شوند.

3. در شرایط بعد کرونایی فصل جدیدی در مقایسه بین جوامع و دولت‌ها در سطح جهانی باز خواهد شد. حوزه سیاسی، مطبوعاتی و رسانه‌ای، روشنفکری و دانشمندی سخن از این خواهد کرد که کدام دولت و کشوری با چه توان و سرمایه‌ای با هزینه انسانی و اجتماعی و اقتصادی کمتری توانسته است از شرایط کرونایی بیرون رفته و جامعه‌اش را به مقصد جدید وارد کرده است. قطعا در این وضعیت، در صورت وجود انصاف برای ملاحظه نقش تحریم‌های جهانی علیه ایران و احتمال درگیر شدن ایران با آمریکا و کاهش درآمدهای نفتی و ... دولت ایران نمره بدی نخواهد داشت. دولت ایران در کنار دولت‌های موفق بیرون آمده از کرونا، در مقوله جدیدی در مقابل گروه‌های دیگری که تشکیل خواهند شد، قرار خواهند گرفت. در نتیجه، نقش جدیدی برای ایران به لحاظ جهانی پیدا خواهد شد.

4. به نظر می‌آید در ایران دولت به صحنه عمل بازگشته است ولی به دلیل قدرت

جامعه (جامعه قوی و متکثر)، دولت امکان کسب موقعیت استبدادی و اقتدارگرایانه‌ای پیدا نخواهد کرد و به دولت نسبتاً قوی و حل مسئله‌کن تبدیل خواهد شد. این دولت به تعبیر دورکیم، بازی دمکراسی را ممکن خواهد کرد و از این طریق موجب بازتولید قانونی و تخصصی‌اش خواهد شد. عاملیت مهم در

بازسازی دولت، جامعه مدنی خواهد می باشد که در ایران شرایط ظهور آن دیده می شود.

چالش های عمده دولت ایران بعد از کرونا

بر اساس آنچه در قسمت بالا اشاره شد، ایران فردا از ایده و وضعیت دولت در معرض فروپاشی عبور کرده و به دولت مستقر می رسد. حیات دولت مستقر در شرایط بعد کرونایی، محوریت دادن به استراتژی همگرایانه نظم و تغییر در قالب سیاست های توسعه ای /صلح طلبی و عدالت طلبی خواهد بود. در مسیر ساماندهی این استراتژی کلان و بنیادین، ایران با مجموعه ای از چالش های مهم به شرح زیر روبرو خواهد شد. برون رفت از هر چالش نیازمند به پوست اندازی نظام سیاسی از یک طرف و تغییرات عمده در نظام اجتماعی خواهد بود.

1. چالش ایده پردازی در مورد دولت جدید در ایران. فهم و قبول و تنظیم رابطه جامعه و دولت در شرایط بعد کرونایی همچنان در دستور کار روشنفکران و سیاستمداران خواهد بود. ولی تجربه های بدست آمده موجب خواهد شد تا خود

حکمرانان به جای مقاومت یا بی‌اعتنایی، به‌طور فعال در ساماندهی نظام‌های سیاسی نمایندگی عمل کنند.

2. چالش تنظیم رابطه با منطقه و جهان. در شرایط بعد کرونایی همه‌رقبای دولت ایران دچار ضعف‌های بنیادین می‌باشند. به‌طور خاص نظام سرمایه‌داری با محوریت آمریکا در مرحله ورود به رکود بینادین و چالش‌های عمده آن خواهد شد. دولت آمریکا در این شرایط نه‌امکان و توان و مشروعیت برخوردار نظامی و حتی ادامه سیاست‌های تحریمی ایران را نخواهد داشت. افزون بر تغییرات احتمالی بسیار در ساختار نظام سرمایه‌داری، تغییرات عمده‌ای در منطقه – در وضعیت کشور عربستان، ترکیه، مصر، پاکستان، سوریه، عراق، و ... – به وقوع خواهد پیوست. این تغییرات زمینه‌ساز سیاست‌گذاری‌های جدیدی برای ایران و دیگران فراهم خواهد ساخت. برون‌رفت از گفت‌وگوهای تحریم و ضدتحریم، راهی در ظهور گفت‌وگوهای جدیدی که بیشتر بر تنظیم رابطه بین ملل می‌باشد، خواهد بود. در این مسیر است که تغییرات عمده‌ای در گفت‌وگوهای حاکم و رقبای آن در ایران صورت خواهد گرفت.

3. چالش حقوق اقلیت‌های قومی. چالش قدیمی اقلیت‌های قومی و زبانی و دینی در شرایط بعد کرونا، متفاوت از شرایط پیشین خواهد بود. به‌نظر می‌آید بیش از اینکه اقلیت‌های قومی و زبانی به سمت جدایی‌طلبی بروند، دست‌یابی به قدرت مرکزی را در دستور کارشان قرار خواهند داد. با حضور بیشتر نیروهای حاشیه

ای در مرکز به دلیل جابجایی جمعیت، گفتمان همگرایی فرهنگی و اجتماعی ظهور خواهد کرد. در این شرایط است که نیازمند به شناسایی عوامل پیوند زنده جدید خواهیم بود. شاید در این وضعیت افزون بر حد و مرز جغرافیایی، گذشته تاریخی و فرهنگی، بهره مندی از امکانات و دست یابی به زندگی بهتر موضوعیت یابد.

4. چالش گروه‌های منزلتی. در شرایط بعد از کرونا، گروه‌های منزلتی بسیاری پا به عرصه وجود خواهند گذاشت و جهت کسب منزلت‌های جدید اقدام خواهند کرد. افزون بر پزشکان و پرستاران، گروه خیرین، زنان خانه دار، نگهبانان محلات، سلبریتی‌ها، و معلمان و روشنفکران در جهت کسب منزلت‌های جدیدی خواهند بود.

5. چالش آسیب دیده‌های در شرایط کرونا: از کسانی که در این دوره عزیزانشان را از دست داده‌اند تا کسانی که بیمار باقی مانده و کسانی که به اشکال گوناگون آسیب‌های متعدد دیده‌اند.

6. چالش بازسازی نظام اشتغال و کار در ایران. یکی از اصلی‌ترین حوزه‌هایی که در جریان کرونا در ایران آسیب دیده است، اقتصاد می‌باشد. اقتصاد ضمن اینکه خودش به اصلی‌ترین عنصر گفتمانی بعد از شرایط کرونا تبدیل خواهد شد، حذف و تاسیس بسیاری از مشاغل در دستور کار خواهند بود. مشاغلی که نیازهای بنیادین جامعه ایرانی در شرایط بحرانی را پاسخ خواهند داد، به وجود خواهند آمد

و مشاغلی که در دوره کرونا افت را بودند حذف خواهند شد. یکی از مشاغلی که در شرایط بحران بی کارکرد شده بود، مشاورین مسکن و معاملات ملی، و مهاجرتی هستند. به نظر می آید این نوع مشاغل دچار سکون یا حذف یا تغییرات بنیادین خواهند شد.

افزون بر تغییرات اشاره شده، تغییرات مهمی در ساماندهی مشاغل و کار در دستور کار خواهند گرفت. اصلی ترین آنها تمایل به تشکیل سندیکاهای شغلی و توجه به بیمه خواهد بود. به طور مثال، رانندگان تاکسی، اسنپی، و ... در جهت شکل دهی به نظام سندیکایی اقدام خواهند کرد. در همین مسیر است که نظام بیمه و بهداشت و سلامت در ایران از اولویت های حکمرانان خواهد شد.

7. چالش حقوق گروههای اجتماعی فرودست یا فرودست ساخته نیز محوری خواهد شد. در این میان می توان به دو چالش عمده حقوق سالمندان و حقوق زندانیان اشاره کرد. زیرا در این دوره این دو گروه اجتماعی بیشترین جسمانی، اجتماعی، روانی و روحی و اقتصادی را دیده اند. تصورم بر این است گروههای مدافع حقوق زندانیان و سالمندان در ایران پا به عرصه وجود گذاشته و متعامل با نظام سیاسی که ساختار نمایندگی یافته است، وارد گفتگو خواهند شد.

8. چالش ساماندهی مهاجران و تبعیدی ها. در شرایط کرونا، یکی از گروههایی که بیشترین آسیب را دید، مهاجران، آوارگان، و تبعیدی ها⁸ بودند. به نظر می آید در سطح جهانی، نمایندگان حقوق بشر به طور فراگیر در این حوزه وارد شده و سیاست های کلان مدیریت این نیروها در شرایط بحران را در دستور کارشان قرار خواهند داد.

پایان گفتار

در این گفتار تلاش کردیم با بر اساس تخیلی جامعه شناختی که ریشه در واقعیت های جامعه ایرانی و جهانی دارد، جهت گیری های اصلی ساحت نظام سیاسی را در شرایط بعد کرونا مطرح کنم. به نظر می آید دولت در ایران در شرایط بعد کرونایی دچار دگر دیسی های بنیادین شده و با ترکیب نیروهای جدیدش شرایط روبرو شدن با چالش های مهمی چون اقلیتها، زندانیان، مهاجران و آوارگان، ضرورت سامان بهداشت و درمان، و ظهور معنای از زندگی را به سختی پیدا خواهد کرد. در این موقعیت است که نظام سیاسی ناتوان از رویایی با چالش های اشاره شده، راهی به جز فرو ریختن نخواهد داشت. اگر نظام سیاسی همراهی با نظام اجتماعی پرماجرا و مناقشه افزین داشته باشد، شکل و شمایل و ساختار جدیدی خواهند داشت.

⁸ در این دوره جامعه جهانی با بیشترین آسیب و گرفتاری و مرگ و میر برای آوارگان سوری، لبنانی و فلسطینی و یمنی و ... شاهد شد. ولی مشکلات دوره کرونا انقدر فراگیر و گسترده بود که فرصت کافی برای رفع مشکلات آنها پیش نیامد.

گفتار پایانی

این متن برای توضیح وضعیت دولت و نوع رابطه اش با جامعه در طول زمان و در نهایت دوران کرونایی و بعد از آن تهیه شده است. هر چند که متن شتابزده تهیه شده است، اما در پر دارنده دغدغه ای بنیادین است. این دغدغه برای همه کسانی که در این سرزمین زندگی می کنند یا حتی کسانی که از کشور خارج شده و هنوز خودشان را ایرانی می دانند، اهمیت دارد. دغدغه ای تحت عنوان "بقا، تحول، یا فروپاشی دولت و نظام سیاسی در حین و بعد از شرایط کرونایی در ایران". ما همیشه در شرایط قبل و حین و بعد از بحران به انتظار اتفاق عجیبی تحت عنوان "فروپاشی" در حاشیه عمل نظام سیاسی بوده ایم. مثلا زمانی که زلزله یا سیل به وقوع پیوست، صدا هایی مبنی بر نزدیک شدن به پایان نظام سیاسی ایران می شنیدیم. در سال 1398 در ادامه هر حادثه و واقعه ای گفته می شد این آخرین مرحله و زمان حیات جمهوری اسلامی است و به زودی شاهد برچیده شدن حکومت روحانیت بر ایران خواهیم بود. کمی قبل تر با آمدن امریکا به منطقه و اشغال بخشی از خلیج فارس با نیت پایان دادن به عمر نظامی خسته و ناتوان و ناکارآمد (به تعبیر سیاست مداران آمریکایی، سلطه گر و مستبد)، دوباره سخن از فروپاشی شدت گرفت. در حالی که برای امریکا در دسرهایی جدید فراهم شد و نظام سیاسی ایران

ماندگاری بیشتری یافت. همه مصائب و مشکلات منطقه به آمدن او رفع و رجوع آنها به خروجش از منطقه تعریف گردید. در این وضعیت ضمن اینکه نظام سیاسی ماندگارتر شد، نوعی از تعامل و مبادله بین آمریکا و ایران در منطقه شکل گرفت. خواست کهن تکرار شده تحت عنوان "فروپاشی نظام سیاسی" دقیقاً در زمان وقوع کرونا به واسطه معترضین و مخالفین نظام سیاسی ایران مطرح شد و گفته شد که اگر شرایط سیاسی و اجتماعی و حتی حضور آمریکا در منطقه به پایان نظام سیاسی ایران نیجامید، این بار کرونا، بلای طبیعی که جان همه انسان ها را هدف قرار داده، نتیجه بخش خواهد بود و در طی کرونا یا لحظه ای که کرونا تمام شود، نظام هم معدوم خواهد شد.

نمی گویم که کرونا در مرحله پایانی اش قرار دارد. ولی شواهد نشان از حضور موثر و نسبتاً کارآی نظام سیاسی در میدان مبارزه با کرونا می باشد. مردم نیز به هر دلیل (حتی از سر اضطرار و اجبار و فقدان جایگزینی دیگر) برای سر و سامان دادن امور همراه با نظام سیاسی قرار گرفته و همه با هم وارد مرحله دوم کرونا در ایران شده اند. اگر مرحله اول، مرحله ظهور و گسترش باشد، مرحله دوم، مرحله مدیریت و کنترل و مداخله برای جلوگیری از گسترش بی رویه، مرحله سوم، مرحله سرایشی بیماری ناشی از کرونا، مرحله چهارم، مرحله بازگشت به زندگی است. شواهد نشان از نوعی

همبستگی سازمانی و سیاستی بین عناصر درونی نظام سیاسی از یک طرف، و همبستگی اجتماعی و فرهنگی بین نظام و جامعه از طرف دیگر هستیم. این همبستگی منشا شکل‌گیری تقسیم‌کار اجتماعی جدیدی است که در گذشته در ایران دیده نمی‌شد. ضرورت‌های اجتماعی و زیستی همه را به سوی تقسیم‌کار حرفه‌ای کشانیده است. حاصل آن مدیریت بهتر در شرایط بحران از یک طرف، و ظهور نیروها و جریان‌های اجتماعی و جهت‌گیری‌های فکری و اندیشه‌ای معطوف به فردا از طرف دیگر است.

جامعه‌ای که در مسیر حوادث و بحران‌های جانکاه به جای آشفتگی، از طریق همبستگی اخلاقی و اجتماعی تن به تقسیم‌کار اجتماعی داده است، استعداد بازسازی و بازآفرینی نهادی و سازمانی و ایده‌ای بسیار دارد. خصوصاً وقتی نیروهای موثر و پیروز (منظور نیروهای حوزه بهداشت و درمان) در صحنه کرونا دارای دانش و تخصص جدید بوده و داعیه ساختن جهان ایرانی متعامل با جامعه جهانی را دارند. پزشکان و پرستاران مانند دانشمندان بخش مهمی از نظام کارشناسی جدید جهانی هستند. آنها هم از دانش و فنون جدید برخوردارند و هم تجربه‌هایشان در جامعه جهانی طرح می‌شود و از جامعه جهانی به لحاظ تجربی و دانشی بهره‌مند می‌شوند. محوری بودن این بخش از جامعه، ضرورت نوسازی ساختاری و فرهنگی ایران را در دستور کار مدیران و

حکمرانان در فردای کرونا قرار خواهد داد. در نتیجه، ایران فردا با محوریت نظام کارشناسی کار و دانش همراه با دولتی که موقعیت نمایندگی اجتماعی پیدا کرده است، مسیر حرکت جامعه ایرانی را به گونه ای متفاوت رقم خواهند زد. به امید چنین روزی متن را به پایان می برم.

منابع

- آزاد ارمکی، تقی (1393)، *بینانهای فکری نظریه جامعه ایرانی*، نشر علم.
- آزاد ارمکی، تقی (1398)، *اندیشه نوسازی در ایران*، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه تهران.
- آزاد ارمکی، تقی (1380)، *مدرنیته ایرانی: روشنفکران و پارادایم فکری عقبماندگی در ایران*. انتشارات اجتماع.
- تاورنیه، ژان باتیست (1336)، *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه ابوتراب نوری، چاپ دوم، ناشر: کتابخانه سنایی.
- شاردن، ژان (1335)، *سفرنامه شاردن*، ده جلد، ترجمه محمد عباسی، نشر مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر.
- شاردن، ژان (1330)، *سفرنامه شاردن*، جلد، ترجمه حسین عریضی، مقدمه علی دهباشی.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (1379)، *دولت و جامعه ایران: انقراض قاجار و استقرار پهلوی*، ترجمه حسن افسار، تهران: نشر مرکز.
- ماهرویان، هوشنگ (1381)، *شیوه تولید آسیایی، فرهنگ توسعه*، شماره 47.
- مونتسکیو، بارون دو (1362)، *روح القوانین*، ترجمه علی اکبر مهتدی، موسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم.

وینفونگل، کارل اوگوست (1392)، استبداد شرقی: بررسی تطبیقی قدرت تام، ترجمه محسن

ثلاقی، چاپ سوم، نشر ثالث.